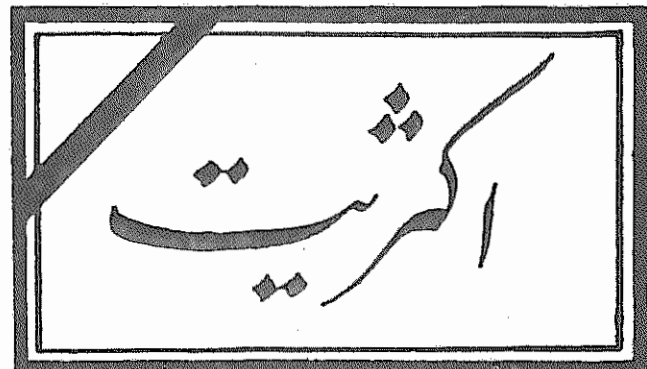


يك فاجعه بزرگ ملی



دوشنبه ۴ تیر ماه ۱۳۶۹ برابر با ۳۰۹
۲۵ ژوئن ۱۹۹۰ - سال هفتم - شماره

فاجعه ای دیگر

يك فاجعه دیگر. مصیبتی بزرگ، افزون بر مصیبت های دیگر. حتی از ۱۰۰ هزار کشته سخن می رود. تسلیت مردم، تسلیت هم میهن! می گوئیم هم آخرت ان باد، اما خود می دانیم که این سخن را فقط بر حسب معمول می گوئیم. این کشور بلاخیز است. آنهم نه فقط به خاطر قرار گرفتن آن بر روی کمربند زلزله، آنهم نه فقط به خاطر سیل و خشکسالی و بلایایی از این قبیل. زمین هم که بلرزد، زیر پای محرومین بیشتر می لرزد؛ سیل هم که بیاید، کلبه ها را بیشتر در هم می کوبد. آنهایی که بر این خراب آباد حکومت رانده و می رانند، می دانند که زمین لرزه فاجعه ایست که هر آن باید انتظارش را داشت، حتی مشخص است که مناطق زلزله خیز ایران کدامند. اما تاکنون چه کرده اند؟ چه اقداماتی را معمول داشته اند تا زمین لرزه این حد قربانی نگیرد؟ مدت ها است که کارشناسان حتی در مورد امکان وقوع زمین لرزه در تهران هشدار داده اند. دولتمردان حتی از درج نظر آنان در مطبوعات جلوگیری می کنند، از ترس آنکه میاها مردم بر خیزند و بپرسند: برای کاستن از ابعاد فاجعه ای که هر آن احتمال بروزش می رود، چه کرده اید؟

خبر زلزله که آمد، واکنشها همه یکسان بود. اغلب می گفتند: این مردم گویا قرار است روی آشپش نبینند. دیروز موشک خانه شان را ویران می کرد و امروز زلزله. این واکنش تقدیر گرایانه نیست. انسانها به حکم طبیعت روانشان، تصویرهای مختلف از یک موضوع و حول یک موضوع را به یک رشته می کشند، برای همه آنها یک زمینه را متصور می شوند. اکنون زمینه هر تصویری که از ایران ارائه می شود، سیاه و فمزه است. جنگ، سرکوب، گرانی، بیکاری، فلاکت، سیل، زلزله... هراز پی هرا، در دهای انباشته، جامه های سیاه. چند شیار دیگر می تواند بر پیشانی تان بنشیند؟ شانه های تان تا کی تحمل بار این همه رنج را دارد؟

اشک چشمه های تان خشکیده است؟ سینه پر در دتان در آستانه انفجار نیست؟ چه در دناک است خوکردن به درد، چه مصیبت بار است خوکردن به مصیبت.

و مادر اینجا، در این غربت، مصیبت ها را می شمیریم: تعداد موشکها را، تعداد اعدام شدگان را، شمار سیلها را، زلزله ها را. این خود مصیبتی است. چه بگوئیم جز این که: ما نیز در همتان شریکیم مردم. ما نیز می گریم. فریوار می گریم.

زلزله در شب ۵ شنبه ۳۱ خرداد (۲۲ ژوئیه) به وقوع پیوست: ۳۱ دقیقه پس از نیمه شب. زلزله یک دقیقه به طول انجامید. پس از یک دقیقه منطقه وسیعی در استانهای گیلان و زنجان به ویرانه تبدیل شد. در ابتدا از ۱۰ هزار کشته سخن بود، پس از آن از ۲۵ هزار نفر سخن



گفتند. در دومین روز پس از زلزله این رقم از ۳۵ هزار نفر نیز بالا زد. صلیب سرخ بین المللی بعید نمی داند که تلفات از ۱۰۵ هزار نفر افزون باشد. تعداد زخمیان چند برابر آمار کشته شدگان است. هنوز همه جنازه ها را از زیر آوار در نیاورده اند.

ایران شدت زلزله را ۷/۳ ریشتر اعلام کرده است. لرزشهایی که پس از زمین لرزه اول بر ابعاد مصیبت افزودند، سربه ۶/۵ درجه ریشتر می زده اند. پرفسور یورگن کلو سمان زمین شناس آلمانی پس از وقوع زلزله در ایران اعلام کرد که مرکز زلزله شناسی هامبورگ ۷ دقیقه پس از وقوع زلزله، ارتعاش آن را ثبت کرده است. وی گفت: زلزله شمال ایران، از زلزله دو سال پیش در ارمنستان شوروی که ۲۵۰۰۰ کشته به جا نهاد، شدیدتر بوده است.

ظاهر اکنون زلزله شهر رودبار بوده است. این شهر به کلی ویران شده است. میزان خرابی رشت ۸۰ درصد تخمین زده می شود. لوشان، منجیل و اهر و بقیه در صدمه ۳

منجیل: مردی پس از ۴ ساعت زنده از زیر آوار بیرون آورده می شود. جمهوری اسلامی از ورود کارشناسان همراه با سگ های تعلیم دیده که مخصوص یافتن زندگان مدفون شده در زیر آوارند، جلوگیری بعمل آورد. گفته میشود داخوندها به دلایل شرعی از پذیرفتن مواد غذایی کنسرو شده ار سالی از خارج نیز سرباز زده اند.

زلزله يك "امتحان الهی" است

جماعت را به وجد می آورد. اینان در طول تاریخ روزی شان به مرگ و سوگواری بند بوده است. هر چه مرگ و میر بیشتر باشد، آخوند فربه تر می شود. در هیچ مقطعی از تاریخ رابطه آخوند و مصیبت این قدر آشکار نبوده است که امروز.



فقط توانسته است پسرش را نجات دهد. در سوگ شوهر و دیگر عزیزانش بر سر می کوبد.

زلزله آمد و هزاران کشته به جانهاد. هزاران کشته و منطقه ای ویران که تا سالهای سال امید می به آبادانی مجدد آن نمی رود. پس از انتشار خبر زلزله خامنه ای، رفسنجانی و دیگر آخوندهای بزرگ هممه، پیام صادر کرده و اعلام کردند که زلزله، یک امتحان الهی است. اینان جنگ را نیز امتحان الهی اعلام کرده بودند. خمینی موشک هایی را که بر تهران و دیگر شهرستان ها فرود می آمد، مظهر امتحان الهی توصیف می کرد. هدف از این گونه یاه سرایی ها بستن چشم مردم است: خودادن آنها به هزا و مصیبت و در پرده گذاشتن ریشه واقعی محرومیت هاست. این پست فطرتان نمی گویند که زلزله حادثه ای طبیعی است که آنجایی بیشترین قربانی را می گیرد، که خانه ها مقاوم نباشند. اینان به تقدیر متوسل می شوند تا مردم در یک حالت تخدیر شده، مصیبت ها را یکی پس از دیگری متحمل شوند: دیروز موشک و امروز زلزله. مصیبت و هزا آخوند



زمانی روستایی بوده است با ۱۵ خانه. بیش از ۸۰ نفر در این روستا جان خود را از دست دادند.

سرکوب خونین اعتراض زندانیان در مشهد

رژیم جمهوری اسلامی، در جریان سرکوب یک اقدام اعتراضی زندانیان زندان مشهد، شماری از آنان را به قتل رساند. خبرگزاری جمهوری اسلامی روز سه شنبه ۲۹ خرداد گزارش داد که ماموران زندان طی سه ساعت درگیری با زندانیان، چند تن از آنان را کشته اند. این خبرگزاری مدعی شد که زندانیان متهم به قاچاق مواد مخدر، برای فرار زندان را آتش زده بودند. در گزارش دیگری، مقامات رژیم مدعی شده اند که ۹ زندانی هنگام فرار کشته شده اند.

سازمان مجاهدین خلق در بیانه ای که در بغداد انتشار یافت، گزارش داد که رفسنجانی خود دستور سرکوب اعتراض در زندان مشهد را داده است.

در این شماره	* زلزله ها و حکومت ها	در صفحه ۳
* علیه استبداد حاکم، از آزادی دفاع کنیم!		در صفحه ۲
* مصاحبه نشریه اکثریت با غنی بلوریان		در صفحه ۶
* شکست "سوسیالیسم واقعا موجود" و آینده جهان سوم		در صفحه ۸
* تشکیل حزب کمونیست روسیه		در صفحه ۱۰
* نتیجه تحقیقات در مورد ترور دکتر کاظم رجوی		در صفحه ۲

فراخوان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

تسلیت

بخشی از مناطق زلزله زده همایات نجات و کمک رسانی را کند و محدود کرده و نظر تنگ جمهوری اسلامی در استقبال از کمکهای داخلی و خارجی به ابعاد فاجعه دامن زده است.

میهن در سوگ نشستیم است؛ در سوگ قربانیان یک فاجعه هولناک، یک فاجعه ملی.

کمیته خارج از کشور سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درمندی همیق خود را از این فاجعه ملی اعلام میدارد و این مصیبت را به مردم محنت دیده ایران بویژه به بازماندگان قربانیان فاجعه صمیمانه تسلیت میگوید.

کمیته خارج کشور سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۶۹/۴/۱

هم میهنان! در نخستین دقایق روز پنجشنبه، سی و یکم خرداد، زلزله ای سهمگین بخشهای وسیعی از میهنمان را لرزاند. تاکنون دهها هزار، و به تخمین سازمان جهانی صلیب سرخ، بیش از صد هزار نفر از مردم کشورمان، قربانی این فاجعه بزرگ شده اند، و هر روز هم برآمار کشتگان افزوده میشود. تعداد زخمی ها چند برابر کشتگان است، هنوز کسان بسیاری زنده در زیر آوار مدفون اند. از چندین شهر و بسیار بسیار روستاهای دو استان گیلان و زنجان تنها ویرانه ای بجا مانده است.

ویرانی ها گسترده اند و خطر شکستن سدهای ترک خورده وجود دارد. ریزش باران در

از هر راه که سریع تر است به یاری زلزله زدگان بشتابیم!

بشتابند بدون یاری شما و همدردی شما فاجعه ای که بر میهن ما رفته است بسیار عظیم تر خواهد بود. مردم مصیبت دیده ایران هرگز این کمک های انسانی را زیاد نخواهند برد.

هموطنان عزیز! کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از همه ایرانیان، وابسته به هر فکر و قشری دعوت می کند چه در سطح کشور و چه در خارج از کشور با یکدیگر برای امداد رسانی به زلزله زدگان همکاری کنند. وقت آن نیست که هیچ چیز مانع همیاری ایرانیان برای مهار فاجعه گردد. بیایید کمک های خود را به هر وسیله و از هر طریق که سریعتر است به مصیبت زدگان برسانیم. در هر شهر و هر محلی که هستید ستادها و کمیته های امداد رسانی تشکیل دهید و از هر راهی که مستقیم تر است کمک های زلزله زدگان برسانید. ما از مقامات دولتی می خواهیم که برای رسیدن کمک ها هیچ مانعی ایجاد نکنند. کمک ها از همه دولت ها باید بدون قید و شرط پذیرفته شود و از پذیرفتن هیچ کمکی امتناع نکرند. فدائیان خلق ایران در این روزهای پراشک و دردناک در هر جا که باشند و به هر میزان که بتوانند، از هر طریقی که میسر بیاید به یاری هم وطنان مصیبت دیده خود می شتابند. دست یاری و همکاری آنان به سوی همه هم میهنان گشوده است.

کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

جمعه اول تیرماه

الهامیه مشترک:

حزب دموکرات کردستان ایران - سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - سازمان فدائیان خلق ایران - حزب دموکراتیک مردم ایران

علیه استبداد حاکم، از آزادی دفاع کنیم!

تحمیل جنگ داخلی به خلق کرد در ایران و سرکوب خشن و مستمر خواستهای عادلانه ملی - دموکراتیک جنبش کردستان، کشتار مردم شهرها و روستاهای کردستان، حبس، شکنجه و اعدام هزاران تن از جوانان، زنان و مردان آزادیخواه کرد، گوشه ای دیگر از عملکرد اقدامات رژیم اسلامی است. رژیم اسلامی کار سرکوب خلقها و اعدام و کشتار نیروهای سیاسی را با گسترش تروریزم دولتی در خارج از کشور تکمیل کرده و می کند.

نیمی از جامعه، یعنی زنان ایران، بنابه نظرات و عملکردهای ارتجاعی و قرون وسطایی زمامداران اسلامی از همه عرصه های فعالیت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، اداری و دانشگاهی رانده شده، در معرض اعمال فشارهای همه جانبه و غیر انسانی ماموران و عوامل رژیم قرار دارد. جوانان در رژیم اسلامی بدون چشم انداز روشن در امر تحصیل و زندگی اجتماعی با معضلات هدیده زندگی روزمره دست به گریبان اند. نابودی صنایع و مختل کردن چرخهای اقتصاد، شمار بیکاران را به بیش از ۴ میلیون رسانده، هزاران هزار کارگر بصورت فردی و دسته جمعی اخراج شده تشکلهای کارگری از میان برداشته شده و با گذشت ۱۱ سال از همه رژیم هنوز یک قانون کار که با مشارکت کارگران تدوین شده باشد، تصویب نرسیده است. رژیم اسلامی، میهن ما را گرفتار بحران همه جانبه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی کرده و روز بروز با عملکردهای ضد دموکراتیک و ضد مردمی بر ابعاد بحران می افزاید.

راه رهایی و نجات ایران از بحران و بن بست سیاسی - اجتماعی، اقتصادی نه در امید بستن به رژیم و اصلاح آن بلکه اساساً بر چیدن بساط دیکتاتوری حاکم، استقرار جمهوری، و تضمین و تأمین دموکراسی کامل در جامعه استبداد زده ایران است.

خروج از بن بست کنونی و نجات ایران، با استقرار دموکراسی، برقراری جمهوری دموکراتیک، پلورالیسم سیاسی و احترام به رای و اراده مردم، تضمین خواستهای عادلانه خلقهای ایران و حرکت در جهت استقلال اقتصادی - سیاسی ایران، تأمین شدنی است.

هم میهنان! آزادیخواهان! ما امضاکنندگان این اعلامیه مشترک، همه نیروها، سازمانها و شخصیت های آزادیخواه را به فعالیت مشترک و متحدانه علیه دیکتاتوری، در دفاع از دموکراسی و به حمایت از تلاشها و فعالیت های سیاسی علیه استبداد حاکم فرامیخوانیم.

با این امید که حاکمیت سیاه جهل و استبداد بر افتد و خورشید آزادی بر بام میهنمان بر دمد!

خردادماه ۱۳۶۹
ژوئن ۱۹۹۰

بوده که در "اقتصاد جنگ" بانک مرکزی تحت تأثیر دولت باشد و دستورات دولت را به ناچار پیروی بکند. دکتر هادلی در رابطه با این بیان که: "برخی از سیاست ها و تکالیفی که مجلس و بعضاً دولت به عهده بانک مرکزی می گذارد، بانک مرکزی را دچار زحمت می کند و کسر بودجه ای که ایجاد می شود و بانک مرکزی ملزم به مراعات آن است، با وظیفه "حفظ ارزش پول" که به عهده بانک مرکزی است مغایرت دارد، میگوید: "اینگونه مسائل برای بانک مرکزی زحمت درست نمی کنند بلکه برای کل جامعه

هموطنان عزیز! بار دیگر میهن بلاکشیده ما گرفتار مصیبتی عظیم گردیده است. زلزله دهشتناکی که در نخستین ساعات روز پنجشنبه ۳۱ خرداد استان های گیلان و زنجان را لرزاند، دهها هزار کشته و زخمی و صدها هزار بی خانمان بر جای گذاشته است. هنوز هیچکس از آمار دقیق تلفات خبر ندارد. از سوی مقامات مختلف تلفات برابر ۲۵ هزار ۳۰ هزار ۳۵ هزار و بیشتر اعلام می شود و ساعت به ساعت آمار تلفات بیشتر میشود. طارم علیا و رودبار با خاک یکسان شده است. در منجیل، لوشان، ماسوله و صومعه سرا و فومنات و رشت خسارات و تلفات بسیار بار آمده است. ایران چنین فاجعه و ویرانگری را در دهها سال اخیر بیاد ندارد. ویرانی و مرگ دو استان زیبای کشور ما را پوشانیده است. کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به بازماندگان این زلزله مهیب و به همه مردم رنج دیده ایران تسلیت گفته و برای همگان برای تحمل این درد بزرگ صبر و شکیبایی آرزو می کند. هنوز بسیاری از قربانیان زیر آوار مانده اند. مطابق گزارشها دهها هزار زخمی محتاج کمک فوری هستند. کسانی هم که جان بدر برده اند همه هستی خود را از دست داده اند و در زیر خروارها خاک پی هیزان از دست رفته می گردند. هر لحظه تاخیر جان انسانهای بیشتری را میگیرد. وظیفه تک تک ایرانیان است که به هر شکلی که میتوانند به یاری مصیبت دیدگان به شتابند. ما از همه دولت ها، همه انجمنها و نهادهای خیریه استمداد می طلبیم. یاری های فوری شما می تواند از گسترش ابعاد این درد رنج جلوگیری کند. ما از مردم همه کشورها می خواهیم که در این لحظات سخت به کمک قربانیان فاجعه

هم میهنان! نامه سرگشاده ۹۰ نفر از نیروهای سیاسی ملی - مذهبی خطاب به هاشمی رفسنجانی در اعتراض و انتقاد هلنی و دستجمعی نسبت به حاکمیت استبدادی و طرح مطالبات آزادیخواهانه، حرکت سیاسی مهمی است که از زاویه شکستن جو سکوت و اختناق، تأثیرات مثبتی بر فضای سیاسی میهنمان بر جای میگذارد.

نامه سرگشاده که در سطحی گسترده و برای اولین بار با امضای هلنی و دسته جمعی ۹۰ نفر انتشار یافته، خود بیانگر تغییراتی جدید و مثبت در شرایط فضای سیاسی جامعه و نشانه گسترش روحیه اعتراضی و انتقادی نسبت به عملکردهای رژیم خودکامه جمهوری اسلامی است.

نامه سرگشاده در انتقاد از خودکامگی و استبداد حاکم می نویسد: بندهای اختناق و انحصار سال به سال تنگتر و تیزتر شده است. نظام جمهوری اسلامی با گامهای بلند خصوصاً بعد از بازنگری و اختیارات مافوق قانون که رهبری و حاکمیت خود داده اند، سیر فتنه انگیزی و ضد انقلاب و به استبداد مطلقه و به سلطه و به سلطنت موروثی روحانیت نموده است.

رژیم اسلامی که هر گونه انتقاد حتی در چارچوب قانون اساسی خود را نیز ضربهای به پایه های حاکمیت استبدادی و دیکتاتور منصفانه خود میداند، از طریق محبوبات و رسانه های دولتی انتشار دهندگان نامه سرگشاده را "مفسد"، "خائن"، "مهامل خارجی"، "تأمیداتان را متهم به قصد براندازی نمود تا بدین طریق و با جوسازی و جار و جنجالهای تبلیغاتی و سرکوب هر گونه صدای اعتراض و انتقاد و با ارباب مردم از بروز گسترش اعتراضات و سیعتر مردم جلوگیری کند.

ما، انتشار نامه سرگشاده ۹۰ نفر را، یک حرکت اعتراضی در برابر حاکمیت دیکتاتوری رژیم اسلامی و در دفاع از آزادیهای سیاسی ارزیابی میکنیم. از چنین اقدامی که در جهت تضعیف استبداد و سست کردن بندهای خفقان است حمایت می کنیم و اعمال فشار و تضییقات رژیم اسلامی نسبت به انتشار دهندگان نامه سرگشاده را قویاً محکوم میکنیم.

در همین حال، از دید ما دفاع از دموکراسی و آزادیهای سیاسی امری تجزیه ناپذیر است و بر این مبنا، انتشار دهندگان نامه سرگشاده نمی توانند، سکوت خود نسبت به سرنوشت دهها هزار زندانی سیاسی و قتل هام چندین هزار تن از منسوبین سازمانها و نیروهای چپ، دموکرات و مترقی و ادامه دستگیری و شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی را چگونه توضیح دهند؟

بعلاوه، تقاضای محدود انتظار دهندگان نامه سرگشاده در باره آزادی "حزب و جمعیت های سیاسی و مطبوعات که فعالیت قانونی و هلنی دارند" با ایده طرفداری از دموکراسی و آزادی فعالیت سیاسی تمامی نیروهای سیاسی سازگار است.

استقلال بانک مرکزی از دولت

دکتر هادلی رئیس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی در مصاحبه ای با ماهنامه تازه های اقتصادی مطالبی را در مورد رابطه دولت و بانک مرکزی، دستورات پولی و مالی دولت و چاپ بدون پشتوانه اسکناس (تأمین کسر بودجه دولت توسط بانک مرکزی) ابراز داشته است. قسمت هایی از این مصاحبه به قرار زیر است:

"... استقلال بانک مرکزی، چه در تئوری و چه در عمل یک رکن است یعنی از ارکان و جزو طبیعت و ماهیت بانک مرکزی در دنیا محسوب میشود. اصلاً بانک مرکزی بدون استقلال پولی مخمومی ندارد و بانک محسوب نمیشود... استقلال به این معناست که از دستورات پولی و مالی دولت مستقل باشد و بر اساس پارامترهای اقتصادی و در چارچوب برنامه عمل کند."

رئیس کل بانک مرکزی در پاسخ به سوالی در مورد افزایش وابستگی بانک مرکزی پس از انقلاب به دولت میگوید: "این امر اجتناب ناپذیر بوده و... تا حدود زیادی طبیعی

دکتر هادلی رئیس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی در مصاحبه ای با ماهنامه تازه های اقتصادی مطالبی را در مورد رابطه دولت و بانک مرکزی، دستورات پولی و مالی دولت و چاپ بدون پشتوانه اسکناس (تأمین کسر بودجه دولت توسط بانک مرکزی) ابراز داشته است. قسمت هایی از این مصاحبه به قرار زیر است:

"... استقلال بانک مرکزی، چه در تئوری و چه در عمل یک رکن است یعنی از ارکان و جزو طبیعت و ماهیت بانک مرکزی در دنیا محسوب میشود. اصلاً بانک مرکزی بدون استقلال پولی مخمومی ندارد و بانک محسوب نمیشود... استقلال به این معناست که از دستورات پولی و مالی دولت مستقل باشد و بر اساس پارامترهای اقتصادی و در چارچوب برنامه عمل کند."

رئیس کل بانک مرکزی در پاسخ به سوالی در مورد افزایش وابستگی بانک مرکزی پس از انقلاب به دولت میگوید: "این امر اجتناب ناپذیر بوده و... تا حدود زیادی طبیعی

نتیجه تحقیقات

در مورد ترور دکتر کاظم رجوی

بود در این گزارش نیز تأیید شده است. در همان زمان دولت از مقامات رژیم نصف آبادی و آخوندزاده در ژنو بوده اند.

بر اساس گزارش مزبور تروریست ها همگی پاسپورت هایی همراه داشته اند که نشان میداد از یک یا چند شرکت ایرانی دارای مأموریت بوده اند.

به دنبال انتشار گزارش "شتلن"، آقای پیر ایوسیمون مسئول بخش سیاسی دپارتمان امور خارجه اداره امور خارجه سوئیس منشی سفارت جمهوری اسلامی بهمین آتاری در مانن را احضار کرد و ناراضی و تگرانی دولت سوئیس را به دولت متبوع وی ابراز کرد و اعلام داشت که این گزارش در سطح بالاترین مقامات سوئیس تحت بررسی است.

در سوئیس گزارشی از تحقیقات انجام شده پیرامون ترور دکتر کاظم رجوی انتشار یافت. این گزارش توسط قاضی "شتلن"، بر مبنای تحقیقات پلیس فدرال سوئیس و پلیس کانتون "ورد" تهیه شده است. بر مبنای این گزارش مجموعاً ۱۳ نفر از عوامل جمهوری اسلامی در تدارکات و تحقیقات و خود حمل ترور شرکت داشته اند. این افراد جمعا سه بار در اکتبر ۸۹، دسامبر ۸۹ و آوریل ۹۰ وارد سوئیس شده اند. تروریست های جمهوری اسلامی دو اتومبیل در لوزان و ژنو کرایه کرده و کارهای شناسایی را با این دو اتومبیل به انجام رسانده اند. ۴ نفر از آنان در حمل ترور شرکت داشته اند. آنان بعد از ترور در عرض ۲ ساعت به وین - اتریش رفته اند. اسامی تروریست هایی که قبلاً اعلام شده

کمک های مالی رسیده

ایتالیا

کمک به خانواده شهدا از فرارا
برای رفقای ایران - مریم
کمک به خانواده زندانیان سیاسی با کد ۵۱
C.G.L...Terento
P.C.I...Terento
۷۰۰۰۰۰ لیر
۳۰۰۰۰۰ لیر
۱۰۰۰۰۰۰ لیر
۳۰۰۰۰۰ لیر
۵۰۰۰۰۰ لیر

یک فاجعه بزرگ ملی

بته از صنم اول
روستاهای این منطقه تا کرانه خزر و تا نزدیکی های قزوین و زنجان ویران شده اند. در استان زنجان ۴۵۰ روستا صدمه دیده است و از ۱۵۰ روستا هیچگونه اثری بر جای نمانده است. امکان در هم شکسته شدن سدهای ترک خورده در منطقه جدی است. در صورت بروز این فاجعه، بر ابعاد مصیبت افزوده می شود. جمهوری اسلامی در این زمینه سکوت کرده است. روز جمعه در گیلان باران بارید و این هم بر مصیبت های فاجعه افزوده است.

خبرگزاری ها از قول خلبان های ایرانی که بر فراز منطقه زلزله زده پرواز داشته اند، گزارش کرده اند: "بین رشت و لوشان، یعنی در یک فاصله ۱۲۰ کیلومتری هیچ جای سالمی به چشم نمی خورد. جایی رانمی توان یا فک که آجر بر روی آجر بند شده باشد." گفته می شود در دهه های اخیر در ایران چنین زلزله ای با چنین ابعادی سابقه نداشته است. خسارتهایی که زلزله اخیر به بار آورده به مراتب بیشتر از زلزله های خراسان، بوئین زهرا، لار، طبس و کرمان است.



اجساد هیزان خود را به خاک می سپارند

در خارج از کشور برای کمک به زلزله زدگان از دست ما چه بر می آید؟

در پی انتشار وقوع زلزله در گیلان و زنجان، که خسارت های جانی و مالی عظیمی به بار آورده و آن را باید یک فاجعه عظیم ملی دانست، این پرسش برای همه ایرانیان در خارج کشور مطرح شده است که برای کمک به زلزله زدگان، از دست ما چه بر می آید؟ مشخص است که رژیم سفاک آخوندی مانع کمک مستقیم ایرانیان خارج از کشور به هم میهنان مصیبت زده است. اگر این مانع عمل نمی کرد توده وسیعی که در میان آنها افراد دارای تخصص نیز فراوانند، حاضر بودند بلافاصله به کمک هم میهنان خود بشتابند؛ همه می توانستند در یک بسیج همومی برای جمع آوری پول و وسایل پزشکی و دیگر امکانات شرکت کنند و کمک های خود را مستقیماً به دست هم میهنان خود برسانند. هر جا که بتوان این مانع را به نحوی دور زد، باید از اقدام مستقیم فروگذار نمود. به عنوان مثال آن دسته از پزشکان ایرانی که امکان سفر به ایران را دارند، می توانند مبتکر جمع آوری کمک های دارویی شده و خود راهی منطقه زلزله زده شوند.

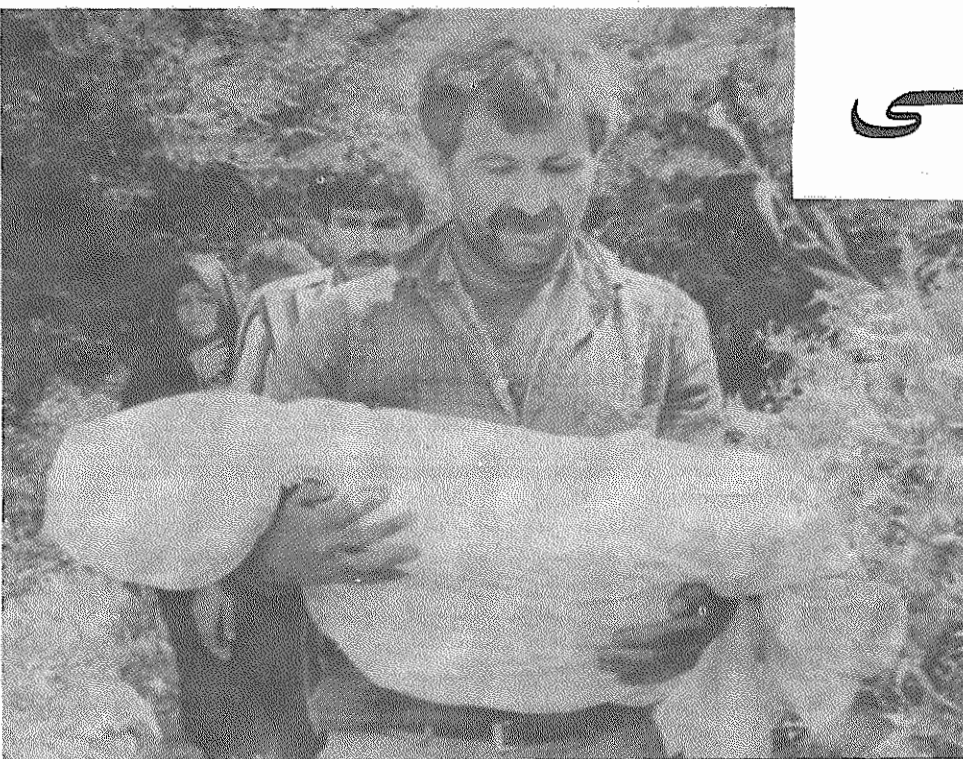
توده ایرانیان نباید فقط به ایران محدودی اکتفا ورزند. آنچه که اهمیت فوق العاده ای دارد احساس کمک عملی کردن است و نه کمیت و کیفیت کمک. ذهن خود را نباید فقط روی این مساله متمرکز کنیم که ممکن است رژیم فاسد آخوندی کمک های مالی و جنسی را وسط راه به نفع خود ضبط کند. به هر طریقی که ممکن است باید به طور عملی کمک کرد: واریز کردن پول به

* جمهوری اسلامی به پزشکان خارجی تنها ۲۴ ساعت ویزا داده و از ورود کارشناسان و وسایل یافتن زندگان زیر آوار مانده جلوگیری کرده است. پس از وقوع زلزله در ایران، جهانیان برای کمک به زلزله زدگان بسیج شدند. صلیب سرخ جهانی در همه کشورها برای کمک به زلزله زدگان ایران دست به اقدامات عملی زد، از جمله شماره حسابهایی را برای جمع آوری کمک مالی اختصاص داد. فرانسه، سوئیس، شوروی و آلمان هواپیماهایی مملو از دارو و

کمک جهانی به زلزله زدگان ایران

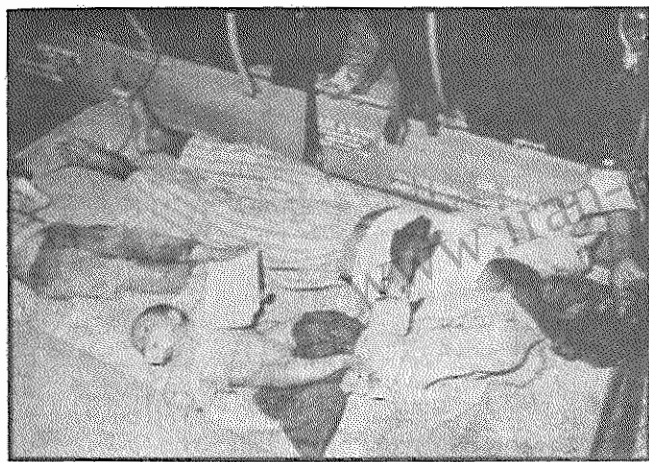
پتو و دیگر وسایل لازم به ایران فرستادند. ایالات متحده آمریکا و عراق نیز به جمهوری اسلامی پیشنهاد کمک کردند. بازار مشترک اروپا تنها چهار میلیون مارک به این امر اختصاص داد که در اختیار جمهوری اسلامی قرار گیرد.

رژیم تهران در جذب



پدری در منجیل جگر گوشه اش را برای جدایی ابدی بر سینه فشرده با خود می برد.

کمک های جهانی مانع ایجاد می کند. به نیروهای کمک رسانی خارجی از جمله پزشکان فقط به مدت ۲۴ ساعت ویزا داده اند. رژیم از رفتن نیروهای کمک رسان به منطقه که سگ های تعلیم دیده ای را برای یافتن زندگان مانده در زیر آوار و اجساد به همراه داشته اند، از جمله به "دلایل شرعی" - این که غیر مسلمان نباید جسد مسلمان را لمس کند - جلوگیری کرده است.



پدر و دو فرزند باقیمانده یک خانواده و همگی مجروح در انتظار مدد در مان

زلزله ها و حکومت ها

زلزله ها در ایران فقط دل زمین را نمی شکافند، همق فساد و بی لیاقتی حکومت ها را هم به نمایش می نهند. زلزله طبس راهمه به خاطر داریم. در آستانه انقلاب بود. مردم خود توانستند به کمک زلزله زدگان بشتابند و با چشم باز ببینند که کارگزاران رژیم فاسد شاهی چگونه بودجه و کمک هایی را که اسباب زلزله زدگان اختصاص داشت، حیف و میل کرده و بالامی کشند. در زلزله خراسان و بوئین زهرا نیز همین فساد کاری هارواج داشت. پس از انقلاب برخی پرونده ها رو شد و معلوم گردید که چه کاخهایی از قبل ویرانی کلبه های محرومین بر پا گشته است. این زلزله نیز چنین است. از کمک واقعی خبری نیست. نه می توانند و نه می خواهند که خانه های ویران را این بار با هلم و اطلاع به زلزله خیز بودن منطقه، بازسازی کنند. اکنون مدام از "کمک های مردمی" سخن می گویند، لابد از طریق بنیادهای به اصطلاح خیریه ای همچون بنیاد الهادی، که این روزها در همه جاسبت از رسوایی ها است که به بار آورده است. مردم در همه جای ایران برای کمک به زلزله زدگان بسیج شده اند، اما آخوندها مانع کمک رسانی مستقیم آنها می گویند. جاده قزوین را بسته اند و فقط به "ارگان های مسئول" اجازه عبور می دهند. می گویند کمک هایتان را بدهید به این ارگان ها. در زمان شاه هم می گفتند بدهید به شیر و خورشید. اما مردم در زلزله های خراسان و بوئین زهرا و طبس دیدند که با کمک هایشان چه کرده اند. در زمان شاه اگر یک کیسه وجود داشت که همه کمک ها از طریق آن سرازیر دیگری در می آورد، امروز هر آخوندی و هر مقام به اصطلاح مسئولی صاحب کیسه ای برای خود است. در ایران فساد هیچگاه این چنین رواج نداشته است. زلزله در گیلان و زنجان زمینه ای است برای فسادکاری های تازه. در افشای این فسادها بکوشیم.



بخشی از مجروحینی که شانس انتقال به تهران را یافته اند. تاکنون پزشکان میات های بین المللی کمک رسانی را انتظار تهران مستقر کرده اند. راه ورود به گیلان و زنجان را از قزوین بسته اند و اجازه ورود مردم داوطلب کمک را نیز نمی دهند.

سفر مهتاب

آنچه می خوانید یک رویداد واقعی است. تنها نام ها و تاریخ سفر تغییر یافته اند.

بخش اول از باکو تا آستارا

اتوبوس از پیچ تندی با سرعت گذشت. بیش از ظرفیتش مسافر داشت. مهتاب، کنار سمراب، در صندلی دوردیف به آخر نشسته بود. صورتش چسبیده به شیشه پنجره. نیم نگاهش به بیرون، به طبیعت زیبا، تمام حواسش اما متوجه راهی بود که در پیش داشت.

از همان نخستین روزها که فهمید مرز ایران و آذربایجان شوروی، آن سفت و سختی سابق را ندارد، فکر سفر دمی آرامش نمی گذاشت. خیلی زود مسئله را با سمراب در میان گذاشت. او را در مناسبات سیاسی و سازمانی شناخته بود. سمراب اما، بیشتر با محسن دوست بود تا با مهتاب. محسن، شوهر مهتاب، از طریق سمراب سفارش های مرزی اش را انجام می داد. روزی که مهتاب از سمراب خواست تا در سفر بعدی او را نیز ببرد، ابتدا بابی اهستانی و سپس با شگفت زدگی اش روبرو شد. سمراب با او و شوهرش چندین بار در باره خطرات این سفر صحبت کرد. محسن و سمراب بارها کوشیدند تا او را از این کار منصرف کنند. اما مهتاب مصمم تر از آن بود که بتوان مانع اش شد. سر آخر، محسن پذیرفت. سمراب هم یک روز از تحویل سال نو می گذشت. سفرشان در با محاداهای بهاری آغاز شد، در گرگ و میش پگاه. مهتاب در درون نیز هوایی گرگ و میش داشت. شاد و غمگین. نگران و امیدوار. شب پیش، ساهتی بیش نخفته بود. نگران بود.

در "واگزال" سوار اتوبوسی شده بودند که به مقصد "سالیان" حرکت می کرد. اتوبوس لنکران مسیرش به مرز نزدیکتر بود، اما این یک به دلیل آنکه کنجکاوای کمتری بر می انگیزخت، بر دیگری ترجیح داشت. اتوبوس از مسافر پر بود. هنوز از باکو خارج نشده، معلوم شد اکثر مسافران می دانند که سمراب ایرانی است. آن وقت سوال پشت سوال که طرح می شد و سمراب می بایست پاسخ بگوید.

مهتاب هفت سال پیش، از ایران خارج شده بود. از اس گذشته بود. با شوهر و بچه اش. در این هفت سال هیچگاه هوای وطن از دلش بیرون نرفت. امروز، اما، برایش تصور این که سرزمین و خانواده اش چگونه اند و چه تغییراتی کرده اند آسان نبود. صورتش را به شیشه پنجره اتوبوس تکیه داده، فارغ از همه مسافران، با نیم نگاهی به بیرون، به راهی که در پیش داشت می اندیشید. گویی سمراب را هم نمی دید.

اصلا فراموش کرده بود. سمراب اما، قرص و محکم نشسته بود. مسافرت به ایران برایش ساده بود و نگرانی اش همسفر تازه و ناشی اش. با مردم گرم صحبت بود. پرسش ها را بی پاسخ نمی گذاشت. هیچ چیز برایش راحت تر از برخورد با آدم ها نبود. به کارش وارد بود. اتوبوس در "جلیل آباد" کنار بازار توقف کرد. مهتاب و سمراب پیاده شدند. اجناس ایرانی در بازار موج می زد: خرما، آدامس، زردچوبه، زعفران، بلوزهای پر زرق و برق، انواع لباس، کیف و کفش و کلاه. با مارک های ایرانی: "تولیدی نوشین" "ساخت ایران".... مهتاب فرق تماشا بود و سمراب، چست و چابک در همین فاصله اتومبیلی کرایه کرد، مهتاب را صدا زد، سوار شدند، نام روستایی مرزی را بر زبان آورد و راننده، اتومبیل را حرکت داد.

شام را در خانه قلی، دوست سمراب، خوردند. قلی از آن آذربایجانی هایی بود که خصوصیاتش بیشتر به آذربایجانی های ایران می خورد تا باکوایی ها. قلمتی کشیده و صورتی دراز داشت، محکم حرف می زد اما بسیار مهربان بود. زلفش بیشتر در حال پذیرایی بود. گاه در فاصله ای کوتاه، کنار مهتاب می نشست و با لبخندی شرم آگین و کودکانه با او سخن می گفت. سن و سالی هم نداشت، شاید ۲۴ سال. رفتارش، اما، شانزده ساله را می مانست. قلی آن گوشه اطاق کنار سمراب نشسته و گرم صحبت بود. آذری را شمرده و بسیار واضح صحبت می کرد. آرام سخن می گفت و برخی از حروف و سیلاب های آخر کلمات را با تاکید و با صدایی راسر ادا می کرد. گاه

نیز با نگاهی محکم و متفکرانه بی آنکه چهره بگرداند مهتاب را می نگریست. مهتاب اما سخت فرق تفکرات خود بود. هم به صحنه های طول راه، دکل ها، شوزه زارها، بیشه ها و مرفزارها فکر می کرد؛ هم در اندیشه راهی بود که می بایست شبانه بپیمایند. قلی هر از چندگاه، چیزی از او می پرسید و باز به صحبتش با سمراب ادامه می داد. حیران بود چرا این دختر که در باکو به دنیا آمده نه آذری را درست و بی لهجه صحبت می کند و نه به روسی مسلط است. سمراب گفته بود که مهتاب دانشجوی پزشکی و دختر یکی از ایرانیانی است که در باکو زندگی می کند و حالا که اوضاع مرز چنین است می خواهد به دیدار همه ها و هموایش، به آسوی مرز بروند. سمراب گفته بود که دخترک بیچاره حسابی گیج شده، در خانه مجبور است فارسی صحبت کند، در بین دوستانش آذری و در دانشگاه به روسی حرف بزند. و قلی بی آنکه قانع شود، کنجکاویش را ادامه نداد و تنها از مهتاب خواست که به معالجه پسرش که تبی شدید داشت بپردازد. مهتاب هم که در باکو پرستار بود توانست با پاسویه و تزریق آمپول تب پسرک را پائین بیاورد.

ساعت ده و سی دقیقه شب بود. مهتاب و سمراب لباس ها شان را پوشیدند و آماده حرکت شدند. ساهتی بعد به سیم های خاردار مرز رسیدند. قلی، پیاده، نیم ساعت از راه را همراهی کرده بود. در بین راه بارها به مهتاب سفارش کرد که اگر دستگیر شدند زود به او خبر دهند تا او به پدر مهتاب اطلاع دهد. وقتی قلی برگشت، آنها را همان راه را از مسیر تاکستان ها تا مرز ادامه دادند.

سمراب با دقت تمام، گرم بریدن سیم های خاردار بود. مهتاب، در گوشه ای نشسته، تمام حواسش متوجه صدای خشک بریده شدن سیم ها، به شمارش سمراب گوش می داد.

– یکی، دو تا، ... سه، آه ... هان، این هم چهارمی!

مهتاب را صدا زد. نزدیک که شد، سمراب به آرامی و شمرده گفت:

– رشته پنجم این سیم ها از توی یک حلقه رد می شود که باکو چکترین تکان، آژیر مرزی را به صدا در می آورد و آن وقت کار آدم تمام است. پس مواظب این پنجمی باش.

مهتاب، سینه خیز، با سوس و با فاصله ای نسبتا زیاد از زیر رشته پنجم سیم های خاردار عبور کرد و سمراب بی درنگ با مهارتی شگفت، از خط مرزی گذشت. مهتاب این سوی مرز حالتی دیگر یافت. شور شوق انگیزی سر تاپایش را فرا گرفت. در همان نخستین قدم ها دوباره به زمین دراز کشید، خاک را بو سید، اشک چشمانش بر خاک ریخت و گونه های نمناکش از تماس با خاک گل آلوده شد. سمراب هر چند این صحنه برایش تازگی نداشت، قلبش به لرزه افتاد. مو بر تنش سیخ شد. گفت:

– هم اینجا، دراز کش، تو آن طرف و من این طرف کمی استراحت می کنیم. (و گویی می خواست مهتاب را با محبوش، زمین، دمی تنها بگذارد.)

ایستادند، در شیب دره ای که به رودخانه منتهی می شد دویدن آغاز کردند. کفش ها و پاچه های شلوارها شان از خیسسی سبزه زار شیب دره، نمناک شد. هنگامی که به خط القعر دره رسیدند سمراب با صدای آرام اطلاعات لازم را به مهتاب داد:

– فعلا یک خطر را پشت سر گذاشتیم. باید مواظب نورانکن هایی باشیم که از دو طرف بر دو دامنه شیب دره می تابانند. بهترین جا، همین همق دره است. ادامه می دهیم تا به جاده مرزی برسیم. سکوت شب بر قلب مهتاب سنگینی می کرد. خط القعر دره بیش از آنچه فکرش را می کرد مرهوز بود. شش تا نگ هواسان، جمع نورانکن ها بود که نور چراغی ناگاه میخکوبشان کرد. بی درنگ به سینه بر زمین دراز کشیدند. پس که همچنان داشتند، سرمای رطوبتی را که لباس ها و تنشان را فرا گرفته بود احساس نمی کردند. زمین، پناهشان داده بود و آنها، نفس ها حبس در سینه، تنها حرکت نور را تعقیب می کردند. نزدیک تر که شد صدایش را بهتر شنیدند. مو تور سیکلت گشت مرزی بود متوجه شان نشد و رفت. به خیر گذشت.

بیش از ربع ساعت دشت باریک انتهای دره را پیمووند تا صدای جریان آب رودخانه به گوششان رسید. بین زمین سرسبز و رودخانه، نیزاری حایل بود. آرام از درون نیزار به کنار آب رسیدند، سمراب این بار با شتاب گفت:

– زود بیا روی کول من، باید هر چه سریع تر از آب بگذریم.

مهتاب تردید کرد، اما جریان قوی آب را که دید، دانست چاره همان است که سمراب می گوید. ... به آب زدند.

آن سوی آب، جاده در ده قدمی شان بود به سرعت از جاده گذشتند. آن سوی جاده سمراب فهمید که راه را اشتباه آمده است. پائین حال باخونسردی گفت:

– اشتباه آمده ایم. باید کمی پائین تر به آب می زدیم. حال مجبوریم مدتی در امتداد این جاده راه برویم. خطرناک است، اما این کوه را به هیچ وجه نمی توان بالارفت.

در این تاریکی، روی این صخره های سنگی کوچکترین اشتباه به مرگ منجر می شود.

آنها اما، کوه را بالا رفتند. مجبور شدند. در کنار جاده، چند صدمتر بیشتر نرفته بودند که بار دیگر نورو ضادی از دور توجهشان را جلب کرد. صدا هر لحظه نزدیک تر می شد و نوری که به تناوب و مقطع بر صخره ها می تابید به تنگناشان کشانده بود. بی هیچ تردیدی، فرمانی ناگفته، آنها را در یک لحظه از سینه صخره ها به بالا کشاند. سمراب نگران مهتاب بود.

– مواظب باش! اینقدر بالا نرو! صبر کن شاید پناهگاهی پیدا کنیم.

– پناهگاه کجا بود! الان بهتر است تاملی توانیم بالا برویم.

بی آنکه خود بخواهند در آن تاریکی خوف انگیز بالا رفتند. گاه سنگریزه های راه از زیر پایشان کمانه می کرد، گاه سنگ هایی که کوچک هم نبودند از زیر پایاها شان به زیر می غلطید و هیجان و اضطراب ناشی از این سرو صدا قلبها شان را به یکباره فرو می ریخت. شب با تمام سیاهی اش، با همه رمز و رازش با همه سنگینی سکوتش آنها را فرا گرفته بود: "اگر پاسداران مرزی دستگیرمان کنند؟"

به محفره های غار مانند رسیدند. آنجا ممکن بود نشست. نشستند: "دمی آرام گیری قلب بی آرام!" ... چشمانشان به تاریکی هادت کرده بود. سمراب که در آن هوای سرد برپیشانی هرق داشت رو به مهتاب کرد و از حق سینه آهسته گفت:

– به در درس انداختمت نه؟

– نه! اصلا! اگر این ها در درس ند، نفس کشیدن هم در درس است.

سمراب با نگاهش مهتاب را تحسین کرد و مهتاب وانمود کرد که مسئله کاملا هادی است. اضطراب، اما، امانشان نمی داد.

مهتاب فهمید که توانسته است اعتماد سمراب را جلب کند این بود که ادامه داد:

– ادامه می دهیم. ارتفاع را بالا می رویم. چی؟ دیوانه شده ای دختر؟ اگر از یکی از این صخره ها سقوط کنیم تکه بزرگ تنها گوشمان است. – نه سمراب! بالا می رویم. نگران من نباش. من در کوهستان بزرگ شده ام. صعود این قله برایم چندان هم مشکل نیست. مسیرمان هم که خودت نشان دادی، پشت همین قله. پس حرکت می کنیم.

به قله رسیدند. پیشانی کوه سرکش. شلاق باد. فراز آسمان. زلالی هوا. چندین بار نفس همیق کشیدند. گویی دلشان می خواست هوای تازه را در سینه انبار کنند. پاسگاه های مرزی ایران و شوروی از آن بالا در کور سوی ابهام آیزی رخ می نمود. فتح قله بیش از ۴۵ دقیقه طول کشیده بود. مهتاب و سمراب دست هر دیگر را گرم فشردند و بی سخنی از آن سوی قله سر ازیز شدند. در نخستین قدم ها سمراب مجموعه تنگ چراغ هایی را که از دور به زحمت دیده می شدنشان داد.

– مقصد ما روستایی است در کنار آن آبادی (روستایی که هیچ اثری از آن پیدا نبود)

مهتاب در عالم دیگری بود. مثل دورانی که در ایران بود، هوای خواندان به سرش زد. ترانه ای محلی را که در آن روزها در ایران می خواند به آرامی زمزمه کرد:

کدوم کوه و کمر بوی توداره یار
کدوم ماه جلوه روی توداره
همون ماهی که از قله زنده ساریار

نشون طلاق ابروی تو داره
مجنون نبودم،
مجنونم کردی، از شهر خردم بیرونم کردی یار... و سمراب لبخند پر معنایی بر لب، گویی می خواست چیزی بگوید اما ترجیح داد این زمزمه آشنا ادامه یابد.

نزدیک بیست دقیقه طول کشید تا به پائین دره رسیدند. چیزی نرفته بودند که نور و صدای یک اتومبیل میخکوبشان کرد. درنگ جایز نبود، به پشت پشته ای از خاک دویدند و پیش از رسیدن اتومبیل، خود را دراز کش، مخفی کردند.

را تکه اتومبیل گویی که فهمیده بود آنها همین نزدیکی ها هستند، مرتب بر دامنه کوه نور می

انداخت و در همان نزدیکی عقب جلو می کرد. عجیب بود! عجیب بود!

– این هم شورش را در آورده. ماشین ژاندارمری یا سپاه نمی تواند باشد چون که چراغ عقبش دو تا است و ماشین های گشتی چهار چراغ دارند. آه هوا هم دیگر کم کم روشن می شود. فقط یک ساعت دیگر وقت داریم که از تاریکی هوا استفاده کنیم. مجبوریم از پشت تپه ای دیگر به آبادی نزدیک شویم. ... و آن ها با شتاب و دلهره ای تازه، راه را در مسیری دیگر ادامه دادند.

وقتی به زمین های شیار خورده که نشانه آبادی بود رسیدند، چه شادمانه نفس کشیدند و چه بی تابانه به انتظار دیدار آشنایی بودند و آسودن در پناهی. سپیده سحر بود. نسیم سحرگاه بر تک درختان بین راه میوزید و برگ های خفته را از خواب خوش سحرگاهی بیدار می کرد. بانگ خروس هایی که از دور می خواندند، همچون خوش آمدی دلنواز بر جان این دورگذزار خسته می نشست. گویی نه بر شن و خاک که بر حریر و پرنیان می پیمووند. پیمودن نه، پرواز کردن.

نخستین روستای ایران. نخستین آبادی با دیوارها و بام های آشنا. با کاهگلی که بوی خوش آشنایی می داد. در تاریک روشن سحرگاه پشت پنجره ها، چشم های کنجکاو مردم روستا، قدمها شان را می شمرد. مهتاب نمی توانست احساس زیبایی را که در دل داشت از چهره پنهان کند. تبسم نه، خنده شیرینی بر لب و شادی نمایانی بر چهره داشت. چهره های شمری داشت و هنگامی که نزدیک تر از براب پنجره ها می گذشت، چشم های پشت شیشه گویی که شیارهای گوشه چشمها و خطوط کنار لب خندان او را اندازه می گرفتند. کمی جلوتر، چندسگ، پارسکنان و خشکین پیش آمدند. مهتاب را امان نمی دادند، سمراب آشنا بود.

نترسی ها با اما کاری ندارند.

و مهتاب خود نمی دانست که چرا نمی ترسد. خود، حالت شوریده اش را در نیافته بود که چگونه به شوق دیدار وطن شیفته است.

سمراب، جلو درگاهی رنگ و رو رفته و محقری ایستاد. مهتاب هم.

آهای مشدی بایرام! مشدی بایرام! لحظاتی بعد با جا به جایی خشک کلون و ناله در چوبی فرسوده، در چپه ای تازه بر جهان خاطرات سفر مهتاب کشوده شد.

مینی بوسی که مهتاب و سمراب در آن نشسته بودند از اردبیل گذشت. شب خاطره انگیزی پشت سر گذاشته شده بود. مشدی بایرام و خانواده اش آنچه می توانستند برای مهمانان شان انجام داده بودند. خانه محقرشان بوی عید می داد. سفره هفت سین و شمع و آینه و قران. سمراب به بچه ها نقری صد تومان عیدی داد. عقد لذت بردند و مهتاب باز درگیر همان داستان دانشجویی پزشکی بود: همان وعده های بار پیش که وقتی پزشک شد این روستا را فراموش نخواهد کرد و چنین و چنان خواهد کرد. ساعت عرصه با اتومبیل یکی از دوستان سمراب تا ۴۵ کیلومتری اردبیل پیش رفتند و از آنجا سوار مینی بوسی شدند که از راه اردبیل به آستارا می رفت. چهره مهتاب برای رنشتیان مینی بوس قریب بود. او، اما، نقشش را خوب بازی می کرد. ظاهرا چیزی کم و کسر نبود با این همه، دلشوره امانش نمی داد. تا اردبیل از سه پاسگاه گذر کرده بودند. بر خورد با ژاندارم را راحت بود. آن سوی هم به خیر گذشت. مهتاب پاسخ خیلی از پرسش ها را در ذهن حاضر کرده بود. اما کمیته چی ها از او هیچ نپرسیده بودند. حجاب کامل اسلامی به دادش رسیده بود. برادران کاملا پذیرفتند که "خواهر" از خواشان است.

مینی بوس شلوغ بود، آنقدر شلوغ که نمی شد فهمید چگونه این همه مسافر با هم سوار شده اند، انگار اگر در را باز می کردی دوتری به ناچار به بیرون پرتاب می شدند. اما در بعضی از توقف ها در باز می شد، نه تنها کسی بیرون نمی افتاد، بلکه یکبار یک مسافر دیگر نیز در بین راه بر جمعیت اضافه شد. مهتاب شاته و گوته استش را به شیشه پنجره چسبانده بود. هوا کمی سرد بود. همه شیشه ها بالا بود و فضای اتوبوس از دود سیگار تیره و تار. دو مرد میانسال در ردیف پشت راننده سیگار دود می کردند. مهتاب نیم رخ آن ها را می دید. چهره ها آفتاب سوخته. پوست ها سرما گزیده. خطوط گوشه چشم و شیارهای پیشانی طرحی از رنج را تصویر می کردند. مردو، تهریش داشتند و یکی شان شاپوی سیاهی بر سر و سبیلی کوتاه و کوچک، مثل صادق هدایت داشت. به هم نگاه نمی کردند، با هم حرف نمی زدند، اما هر دو از یک درد سخن داشتند، هر دو از یک رنج. رنج و دردشان اما از خستگی کار نبود، هر چند که دست ها نشان می داد که از مردم رنج کارند. این اندوه، رنج خستگی سال های پردرد بود. ده سال جنگ، ده سال اندوه، ده سال سوگواری: سوگ همشهری ها و خویشان شهید در جبهه، شهید در بقیه در صحنه ۷

پاسخ یک انتخاب کننده به سوال :

”چه انتظاری از کنگره داریم و با چه هدفی به کنگره می رویم؟“

بنظر من اولاً کنگره رانایستی در چارچوب ”اجلاس نمایندگان انتخاب شده“ (اجلاس کنگره) خلاصه نمود، بلکه بایستی مفهوم واقعی کنگره یعنی گردآوری و اعمال نظر جمع را مورد توجه قرار داد. باین ترتیب کنگره پروسه ای است که مدتها پیش شروع شده و می باید تداوم یافته و تکامل یابد. در ضمن بایستی در نظر داشت که کنگره به همان میزان افراد و نظرات شرکت کننده محتوی دموکراتیک می یابد و لذا به درستی نیروهای راکه جنبش ما متأسفانه در آن پروسه از دست داده و نیز نیروهایی را که تاکنون به بهانه جلوگیری از یارگیری و رای کشی بیرون در قرار داده بودیم، می بایست به شرکت فعال، اظهارنظر و اعمال اراده دعوت نمود.

نکته مهم دیگر آنکه بایستی با وسواس و دقت، شیوه های جدید

سازماندهی دموکراتیک در یک حزب متحد فراگیر چپ را با نفعی سکتاریسم، گروه گرایی و ذهنی گرای جستجو نمودو فراگرفت و بهیچوجه بر اساس پلاتفرمهای منسجم برنامه های نیروهای خودمان رابطه تقابل نگشاییم. البته مکانیسم عملی برای تبدیل نظرات درست افراد (چه رهبری و چه بدنه) به نظر اکثریت جمع باید جستجو و پیاده شود. بعنوان مثال ما هنوز در مقایسه با احزاب و جنبشهای چپ دموکراتیک در اروپا در زمینه تدوین خط مش سیاستها و نیز ساختارهای دموکراتیک فرسنگ ها عقب هستیم. یکی از هرصه های مهم مبارزه سالانه این احزاب و جنبشها تلاش برای گذراندن قطعنامه های مشخص برای پیشبرد سیاستهای خاص روزمره از واحد پایه تا کنفرانس یا کنگره است. هم چنین کنگره های سالانه آنها براساس آیین نامه

تدوین یافته و نسبتاً پیشرفته ای برگزار می گردد تا حد اکثر فرصت را برای حل و فصل قطعنامه ها در مدت کوتاه زمانی اجلاس فراهم آورد. یکی از کلیدهای حل مشکلات جنبش چپ ایران بنظر من فراگیری این اصول و شیوه های دموکراتیک است تا اعمال نظر اعضا و واحدهای پایه سازمانی را از جمله از طریق ارائه قطعنامه به کنگره فراهم آورد.

هدف : با اینحال این اولین قدم در این راه است و به همین دلیل به استقبال آن می رویم.

انتظار : متأسفانه کنگره اول سازمان تارسیدن به این مرحله فاصله زیادی دارد.

با آروزی موفقیت،
ک - احمدی انگلستان.
عز ژوئن ۱۹۹۰.
۶ خرداد ۱۳۶۹.

گفت و گو

الف. حکیمی

۱۵ ژوئن

آزمایش موفق را از سر بگذرانند. اکنون پس از دوازده سال، همچنان فرو نشسته، زندگی تاحدود معینی ریتم طبیعی یافته و مردم در حال فکر کردن و ارزیابی همه آنچه برایشان رفته است، هستند.

شماره ۲ - نکته شاخص در این میان، سر برور آوردن یک نهضت روشنفکری است که در این ارزیابی از کارنامه چندساله، فعال و پر مایه است. این جریان روشنفکر، هم در داخل و هم در خارج از کشور در حال فعالیت است. از حوادث نوین جهان تجربه می آموزد، تاریخ معاصر کشور خودمان را کنکاش می کند، اکنون جامعه را بالا و پائین می کند و با همه این کارها به هدایت اندیشه مردم می پردازد. کار این نیرو به دور از جنجال های مرسوم است، همی دارد و ماندنی است. این جا همان جایی است که به گمان من نبض واقعی در حال تپیدن است.

شماره ۱ - من به عنوان مثال در این زمینه ها می خواهم به موج خاطره نویسی رجل سیاسی و اجتماعی کشور اشاره کنم و به مثابه مظهر فعالیت نیروی روشنفکر مورد بحث، به مجلات و نشریات موفق که در داخل و خارج به سازمانگری اندیشه تحول طلب پرداخته است.

شماره ۲ - برگردم به وضع نیروهای چپ در این زمینه. به گمان من نیروهای چپ به معنای وسیع، همانا نیروی قدرتمند این جنبش روشنفکری و روشنفکری است. ولی وزن اصلی این نیرو به هیچ ترتیب که در چارچوب احزاب و سازمانهای موجود چپ نمی گنجد. زیرا که این قالب، تنگ است. این ظرف کوچک است. و محتوی تاکنون موجود آن هم به شهادت تاریخ معاصر، ناموفق. به همین دلیل، نیروی مورد بحث در حال بررسی حرکت چپ در جامعه عقب نگاه داشته شده ای مثل ما، در کنار یک نیروی ملی، آزادیخواه و رفرمیست در طول تاریخ صدسال اخیر ایران است. در تاریخ مشروطیت،

صحنه، یک اتاق معمولی است با تعدادی مبل و میز و وسائل دیگر. آدم های ”گفت و گو“، سن های بالای ۳۵ سال دارند. زیر سیگاری روی میز پر از ته سیگار و اتاق سرشار از دود است. در بخش نخست، آنها پیرامون ”سالهای گمشده گذشته“ درددل می کردند و اکنون ادامه بحث!

شماره ۱ - چرانی خواهی در کنگره شرکت کنی؟

شماره ۲ - زیرا انبض جنبش در چنین جلساتی نمی زند. دقیق تر که بگویم، ما مثل درختی که از ریشه کنده باشند، پادرموایم واز زور بیکاری و سرگشتگی همه جانبه مثل سلمانی هایی که بیکار شده اند، داریم سر همدیگر را می تراشیم. درون پیله تنگ خودمان قطع می لولیم. حرف و حدیث های میان ما، به هیچ روی مسائل مبرم و جدی جنبش و جامعه نیست، همی ندارد و حاصلی بر آنها مترتب نیست.

شماره ۱ - نمی شود با این حرف حساب موافقت نکرد. من گمان می کنم که مسئله دوسوی مجزا دارد. در صحنه جهانی احزاب و سازمانهای چپ به معنای سنتی کلمه در حال فروپاشی هستند. آنهایشان که البته مقتضیات زمانه را به سرعت و به موقع درک کرده اند، در حال تحول و به یک تعبیر در حال رشد کینی هستند و دیگران هم دارند جزو تاریخ می شوند. اما در چارچوب کشور خودمان نیز یک دگرگونی خیلی همی را شاهدیم. انقلاب بهمن، جامعه ما را یک شخم سراسری زد. هر آنچه که در زیر بود رابه صحنه آورد. رنگ و لعاب سالهای پایان سلطنت پهلوی را از بین برد. طبقات اجتماعی، نیروهای سیاسی و اندیشه های موجود و حتی خرافات لایه های مختلف را در یک شرایط توفانی به صحنه آورد. هر کدام از این نیروها، هر آنچه در چینه داشتند را هرزه کردند، که متأسفانه، این محصولات سالمی دراز دیکتاتوری، هیچ کدام نتوانستند

نامش را تغییر دهید!

هادلانه و دموکراتیک بگذاریم. گردن نهادن بر ضایع شدن حقوق دموکراتیک اعضاء زحمتکش تشکیلات، نتیجه ای جز تسلیم در برابر زور و فشار در کنگره در پی نخواهد داشت.

جمعی که به نام کنگره رسمیت می یابد، در واقع گردهمایی بخشی از نیروهای خارج از کشور است. بر همگان آشکار است که نیروی داخل، یعنی سرمایه و پایگاه اصلی و واقعی سازمان هیچ نقشی در این ”کنگره“ ندارد. بر تجمع و تصایم بخشی از خارج نشینان، آن هم به این شکل و با این ضوابط نام کنگره سازمانی نهادن، ظلمی است که در حق تاریخ ۲۰ ساله سازمان و نیروهای پراکنده اما صادق و پایدار اعضاء و هواداران داخل، یعنی صاحبان اصلی آن روا داشته می شود.

بخش بزرگی از اعضاء کادر - های خارج نیز با دلایل متفاوت در انتخاب نمایندگانی که نشریه اکثریت خبر آن را می دهد شرکت نکرده اند. هلیرقم تنوع و گوناگونی این انگیزه ها، هنصری قوی و کاملاً درست در این میان عمل کرده است و آن اینکه هدهای نخواستار ورته رایشان سند تعلق آنها به جناح خاصی بوده، بلکه برگه آگاه و بیدار وجدانشان باشد که به اراده خود و با تکیه بر فکر خود بان عمل کنند.

تنها انتظار ما از این جمع که به جای کنگره واقعی که حق مسلم همه ماست، سر هم بندی می شود این است که به احترام دموکراسی و عدالت، به احترام تاریخ پر فراز و نشیب و پر درد و رنج سازمان و به احترام رفقای در بند و رفقای از دست رفته مان، و برای جلوگیری از حرمانی که در پی این ”کنگره“ در ذهن اعضا و هواداران داخل و توده های مردم و نیز بخش وسیعی از نیروهای خارج از کشور نسبت به سازمان بوجود خواهد آمد، نام آن از ”کنگره سازمان“ به ”گردهمایی نیروهای خارج از کشور سازمان“ تغییر داده شود.

ر - واله

خبرها
نظرها

بقیعا از صحنه ۹

”مسئله دیگری که باید بر آن تاکید کرد، طولانی شدن حرکات کارگری بطور کلی و پیدایش اعتصابات نسبتاً طولانی مدت در واحدهای بزرگ صنعتی است که به روشنی رشد سازمانیابی این بخش از کارگران را نشان می دهد... در این رابطه از جمله می توان به اعتصاب یک هفته ای کارگران کشت و صنعت کارون، اعتصاب ۶ روزه نورد اهواز، اعتصاب ۹ روزه کارگران آدامس خروس نشان، اعتصاب یک ماهه کارگران پروژه شهر سازی اراک، اعتراض چندین هفته ای در صنعت نفت و بالاخره بیش از یک سال اعتراض مداوم در گروه صنعتی ملی که سرانجام به اعتصاب بزرگ این واحد تولیدی در دی ماه ۶۸ منجر گردید اشاره نمود.“

اگر همگی بر این عقیده ایم که کنگره تجلی گاه دموکراسی و خرد جمعی و محل نظردهی نهایی توده های تشکیلاتی در مورد مسائل مورد بحث در سازمان است، پس بایستی از خود بیرسیم که می خواهیم در مورد کدام مسائل که مورد بحث جدی در تشکیلات قرار گرفته اند نظر دهیم و بر مبنای همین نظر برای کنگره نماینده انتخاب کنیم؟ قرار بر این بود که از طرف کمیسیون برنامه نکته نظرات موجود به تشکیلات ارائه شود. این تصمیم بعد از چند بار تمذید به بوته فراموشی سپرده شد. توده های تشکیلاتی حتی یک جلسه هم روی مسائل اصلی کنگره به بحث ننشستند و از کنفرانس های پیش کنگره خبری نشد. حال معلوم نیست اعضای تشکیلات با اتکا بر چه معیار و مبنایی نمایندگان خود را انتخاب کرده اند و از آنها چه انتظاراتی باید داشته باشند! آیا ما برای همیشه محکوم به این هستیم که در چهارچوب تنگ جناح، بدون اراده و آگاهی، ماشین رای این جناح و یا آن جناح باشیم! آیا هنوز نمی خواهیم از تجربه تلخ حل شدن افراد و اذهان در قالب خشک و خشن تحزب مصلحتی و بیگانگی انسان از خویش درس بگیریم و ذهن و فکر خود را به دست تقدیر جناح و دسته نسپاریم؟ آیا اینگونه به کنگره رفتن، حرکت چشم بسته در دالان تنگ و تاریک جناح نیست؟ اگر نیست، پس معیار و مبنای انتخاب آگاهانه کدام است؟ کدام نظر و پلاتفرم در تشکیلات به بحث گذاشته شد که نزدیکی به این یا آن دیدگاه، مبنای نزدیکی آرای ما باشد؟

ضوابط فیر دموکراتیک و نهادلانه ”کنگره“، که بالاخره پس از سالها کشمکش و بارها لغو و تایید و تغییر، در بدترین حالت ممکن ارائه شد و کمیته خارج نیز دسته گلی بر سر آن زد، نیازی به توضیح بیشتر ندارد. ناگفته پیداست جمعی که بر اساس این موازین غیردموکراتیک جمع شود، نخواهد توانست حافظ دموکراسی و حق و حقوق توده های تشکیلاتی باشد. اگر می خواهیم از دموکراسی و عدالت دفاع کنیم بایستی از همین امروز سنگ بنارا

معمولاً رسم بر این است که پرسشها و نظرات و انتظارات از کنگره، قبل از انتخاب نمایندگان آن طرح می گردند. ولی اخیراً نشریه اکثریت به دلیل آنکه ”نمایندگان کنگره“ سوتونی برای سئوالات و انتظارات از کنگره باز کرده است، حال حکمت این کار و این دیر کرد در چیست، حاکمان دانند! هلیرقم آن، سخن گفتن در این باره، هر چند دیرتر از موعد، حداقل به مثابه درد دلی با همزمان خالی از لطف نخواهد بود.

این مدها درست و واقعی است که بیش از سه سال بیشترین انرژی سازمان صرف جر و بحث بر سر چگونگی ضوابط برگزاری کنگره شده است. اغلب مسائل تحت الشعاع قرار گرفته و راه حل تمامی معضلات و نابسامانی ها به فردا حواله گشته است. اینک آن فردایی که به مصلحت آن، دیروز و امروز بهای گزافی پرداخت کرده ایم در پیش روی ماست. گام های اولیه برگزاری ”کنگره“ برداشته شده است. متأسفانه چنانکه انتظار می رفت و از سپیده دمان این فردا پیداست، آن نیز به حکم منطق ادامه طبیعی و قانونمند دیروز است. برگزاری کنگره به این شیوه می رود که در راستای روند ویرانگر سالهای اخیر در سازمان و هم سو با آن امید و سنگر آخرین مایه های کنگره واقعی و دموکراتیک را از طریق مسخ و تو خالی کردن آن تسخیر نماید و تنها امید توده های تشکیلات و هواداران نیز به یاس مبدل گردد. به دیگر سخن این ”کنگره“ سیاست روز در راستای روند شتابان اضمحلال و فروپاشی سازمان است.

در جهان دگرگون شده امروز که بسیاری از اسلوب ها و موازین ما تحت تاثیر نگرشی وسیع و نو نسبت به خویش و محیط پیرامون تغییر یافته اند و هسته این تغییر در حیات حزبی، همانا ارزش انسان و اندیشگی وی و دموکراسی تعالی بخش درون حزبی است، رهبران ما، ما را به کنگره های می بردند که شیوه و اصول آن حتی فرسنگها از کنگره های سنتی، قدیمی و فرمایشی نیز عقب است.

الگو برداری نیست. فقط می خواهم بگویم که نباید فرم هایی که به آن عادت کرده ایم را آیه های آسمانی تلقی کرد. هر کشوری راه خاص خویش را می رود و ما هم باید راه ویژه خویش را بیابیم. اما یک نکته بر من روشن است و آنهم اینکه با حفظ وضعیت امروزی این تشکلهای تاکنون موجود، نمی شود راه آینده را هموار کرد.

شماره ۱ - من هم مدافع حفظ این محائل کوچک با ادعاهای بزرگ نیستم و بر آنم که باید همه این نهرا به رودخانه بزرگ بیوندند. ولی همین نهری که من و تو سالهای سال شناگرش بوده ایم را نمی شود به امان خداه کرد. با همه این کژی ها و کاستی ها، بین ما دوستی، محبت و رفاقت چند ساله وجود دارد. تجربه سالها کار مشترک با یکدیگر را داریم، امکانات یک جمع و اعتبار معین تاریخی را پشت سرمان. آیا صحیح است که همه اینها را یکباره نادیده گرفت؟ کدام حتی بازرگان متوسط الشعوری با سرمایه اش چنین می

مصاحبه نشریه اکثریت با

مام غنی بلوریان

پیرامون اوضاع و مسائل کردستان و چشم اندازهای موجود

پیشکشگر از اعلام آمادگی شما برای مصاحبه، مقدمتاً اولین سوال خود را در رابطه با وضعیت رژیم طرح می‌کنم

● منعم بسیم خود از شما ممنون هستم که فرصتی دادید تا نظرات خود را بیان نمایم. در این رابطه باید بگویم که من به روند زمان اعتقاد فراوان دارم، زیرا در روند زمان است که حوادث رخ میدهد و حقایق روشن تر می‌شوند و توده‌های مردم به آگاهی بیشتری دست می‌یابند و بیدارتر می‌شوند. ولی کسی نمی‌تواند با قاطعیت مشاهده می‌شود این است که وضع رژیم با ۷-۸ سال پیش در رابطه با توده‌های مردم بسیار فرق کرده است. مردم نسبت به رژیم شناخت بهتری پیدا کرده‌اند و این موجب فاصله گرفتن هر چه بیشتر مردم از حاکمیت شده است. ضمناً اختلافات درون رژیم روز بروز افزایش بیشتری می‌یابد. گرچه بظاهر تفاهم مصلحتی وجود دارد. اینهم بخاطر مصالح خودشان است که گاهی در برابر هم عقب نشینی بکنند. اما این روند نمیتواند مدت طولانی ادامه یابد. اما اینکه این اختلافات کی و به شکلی به انفجار فرامیرود قابل پیش‌بینی قاطع نمیتواند باشد. وضع بد اقتصادی و تورم فزاینده در جامعه مردم کشور ریه ستوه آورده است. افزون بر این سیاست اختناق و فشار مردم را هاضی کرده است. به همین جهت گاه‌گاهی اعتراضات هلنی و جمعی صورت می‌گیرد و حاکمیت در برابر مردم قرار می‌گیرد. از لحاظ خارجی هم رژیم از اعتبار چندانی برخوردار نیست و همکاران آن بیشتر رژیم‌ادر جهان منزوی کرده است. به همین جهت تصور می‌کنم رژیم در یک بن بست جدی قرار گرفته و تضادهای درونی آن رو بگسترش است و این سبب میشود حاکمیت نتواند یک سیاست خارجی فعال و مشخص داشته باشد. در اینجا لازم می‌دانم بر این نکته تأکید نمایم که در مطلع کنونی همسویی و همگامی سازمان‌های اپوزیسیون امری حیاتی و مبرم است و دارای اهمیت تاریخی است و همه در برابر توده‌های مردم معترض مسئولیت دارند و پاسخ‌گوی رویدادهای تاریخی کشور هستند. تجربه حوادث سال ۷۵ از من بزرگی است که همه ما از روند آن آگاهی داریم و پی آمدهای آنرا درک می‌کنیم و باید سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون کشور در رابطه با مردم و بالابردن آگاهی آنان و تقویت روحیه پیکارجویی مردم فعال باشند.

● اخیراً روندهایی دیده می‌شود که احتمال شکست شدن بن بست مذاکرات صلح را پدید آورده است. بین روسای جمهور دو کشور ایران و عراق نامه‌هایی رد و بدل شده و در این رابطه قطعاً مسئله کردستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار خواهد بود. این امر در شکل مبارزه سازمان‌های سیاسی کرد نمیتواند تأثیر نگذارد. ادامه این روند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● هر دو رژیم ایران و عراق باین نتیجه رسیده‌اند که نمیتوانند بجنگ ادامه دهند. از طرفی هم ناراضی مردم هر دو کشور در رابطه با مسائل سیاسی و اقتصادی مسئله تعیین‌کننده‌ایست و هر دو رژیم را بوحشت انداخته است. اینک برای بقای خویش بدنبال چاره هستند. بنظر من تفاهم دور رژیم نه تنها امکان پذیر است بلکه قطعی بنظر میرسد. تجربه تاریخی گذشته ثابت کرده است در این مقاطع از تاریخ ملت کرد آسیب‌های فراوانی دیده است. نگران این زین برای من نگران کننده است. ولی آنچه که اکنون اهمیت دارد توجه سازمان‌های سیاسی کردستان باین امر مهم است. بنظر من هر یک از سازمان‌های موجود در کردستان وظیفه دارند بخاطر مصالح ملت استمداده کرد راه تفاهم جستجو کنند و از تشدید اختلافات بپرهیزند زیرا مسئولیت تاریخی بگردن دارند.

● باتوجه به این چشم انداز که تصویر کردید و تجربیاتی که تاکنون بدست آمده مبارزه در کردستان را در چه شیوه و اشکالی منطقی می‌بینید؟ نظراتان را در مورد مبارزه مسلحانه بیان نمایید.

● مبارزه مردم کردستان از مردمان سراسر کشور جدانیست. در مرحله کنونی ابتدا تفاهم بین نیروهای کردستانی در درجه اول اهمیت قرار دارد و آنگاه رابطه این نیروها با سازمان‌های سیاسی کشور بمنظور مبارزه برای استقرار دموکراسی و آرمان حقوق بشر در سراسر کشور. با وضعی که امروز در جهان مشهود است مبارزه برای دموکراسی و حقوق بشر در کشور ما هم در آینده جای ویژه‌ای خواهد داشت. باید از همین حالا شیوه این مبارزه بررسی و ارزیابی شود و این بستگی به همسویی همه نیروهای مومن به دموکراسی در ایران دارد. در رابطه با مبارزه مسلحانه باید بگویم، همیشه رژیم‌های مرکزی این شیوه را به کردستان تحمیل کرده‌اند. من مبارزه آتی در کردستان را در راستای مبارزه برای دموکراسی و حقوق بشر می‌بینم. زیرا تا این امر در جامعه حاکم نگردد تصور تحقق آرمان‌های ملل ساکن ایران هم بعید بنظر میرسد. البته مردمی که از کلیه حقوق انسانی محروم هستند باید و حق آنهاست که

برای بدست آوردن حقوق خویش مبارزه کنند. و جهان باید بداند که ملت استمدیده کردها حق مبارزه مسلحانه نیست بلکه باو تحمیل شده و میشود. امروز که مسئله دموکراسی و حقوق بشر در سراسر جهان از اولویت خاصی برخوردار است جهان باید مسئله کردها و حقوق آنها را درک کند و شرایط ویژه‌ای که ملت کرد در آن قرار دارد درک نماید و غیر منصفانه تضاوت نکند.

● در رابطه با مذاکراتی که حزب دمکرات کردستان با رژیم انجام داد و در ادامه آن دکتر قاسملو بشهادت رسید چگونه می‌اندیشید؟

● در این باره ناگزیرم کمی به عقب بازگردم یعنی بگذشته‌ها. بخشی از درگیری ما در حزب دمکرات بخاطر همین مسئله بود. بویژه پس از کنگره چهارم حزب. مصوباتی در رابطه با ادامه مذاکرات به تصویب رسید که، برادامه آن تأکید داشتیم ولی حاکمیت نه با حزب دمکرات در کلیت آن روح تفاهم نشان داد نه آگاه که ماکنگره چهارم بودیم حاضر به تفاهم شد. دکتر قاسملو در آن زمان معتقد به سیاست فشار به حاکمیت بود گرچه مذاکره هم مدنظر قرار میداد. اما اغلب از زبان پدرش نقل میکرد که "هرگاه با ما موارن حاکمیت روبرو شدی یا اورا بکش یا از دستش فرار کن وگرنه تو را گول می‌زند". و من تعجب می‌کنم این توصیه پدرش را چگونه فراموش کرد و در دام افتاد! ولی به تصور من نامبرده به این نتیجه رسیده بود که باید مسئله را از طریق سیاسی حل کند. اما همانگونه که ما به عنوان "کنگره چهارم" تصور می‌کردیم این رژیم می‌تواند بخشی از خواستهای مردم را برآورده سازد و به همین هلت به مذاکرات سیاسی باور داشتیم اما زمان ثابت کرد که تشخیص درستی از حاکمیت جمهوری اسلامی نداشتیم. هاقبت دکتر قاسملو هم دچار همین توهم شد. حاکمیت جمهوری اسلامی با ترور ناجوانر دانه او نشان داد باخلاق و پز نشیپ‌های سیاسی بی اعتنا است. من این عمل را بشدت تنقید می‌کنم. البته باید به این نکته هم اشاره کنم نظر مادر آن زمان یعنی در سال ۵۸ تحت تأثیر جو جامعه ایران بود. در آن شرایط رخش هظمیمی از سازمان‌های سیاسی داخلی رژیم را مورد حمایت قرار می‌دادند و در سطح بین المللی هم بسیاری از کشورهای سوسیالیستی آن زمان و جنبش‌های رهایی بخش از رژیم، که گویا ضد امپریالیست است، حمایت می‌کردند.

● مدتی پیش پلنوم کمیته مرکزی حزب دمکرات برگزار شد. در این پلنوم در مورد حزب دمکرات و رهبری انقلابی، اعلام گردید که در صورت استفاده از این نام با همه امکانات نظامی و سیاسی با آنها مقابله خواهد شد. در این مورد نظر شما چیست؟

● در این مورد باید عرض کنم، من خود دمکرات بودم و همیشه در کردستان عضو حزب دمکرات بوده‌ام و در آن حزب مبارزه کرده‌ام. اما در مقطعی بدلیلی که در بالا بدان اشاره شد و پاره‌های مسائل دیگر از آن جدا شدم. گرچه این امر برای من بس ناگوار بود ولی شرایط آنرا تحمیل کرد و متأسفم که تا چار ایام حزب دمکرات و پیرو کنگره چهارم به فعالیت پرداختم. اکنون فکرمی‌کنم این روند زاینه آوار بود. اصولاً اشعاعات جنبش‌ها را تضعیف می‌کند اما گاهی هم تحمیل می‌شود و صبر و شکیبایی از دست می‌رود. به دهم با کمال تأسف "کنگره چهارم" را در حزب توده به تحلیل بردیم و این خطای بزرگی بود که مسئولیت بخش بیشتر آن بعهد من خواهد بود چون شخص اول این جریان بودم و آنرا می‌پذیرم و اکنون که در جریان این اشتباه بمره بخش همدها و هم‌زمان کرد خود از حزب توده گسسته‌ام و خوشحالم و باید در عمل جریان مافات بشود. هر جریان سیاسی قطعا در روند مبارزاتی مرتکب خطاهایی میشود ولی مهم آنست که با شجاعت گذشته‌ها را بازنگری صادقانه نمود نه اینکه به انواع عیل آنها را توجیه کرد و یک وار خود را فریفت و این زیان آوریست و سببی‌بیمه‌ای مردم می‌گردد من در حزب دمکرات را از هر دو سو از هم‌زمان خود در جنبش کردستان ارزیابی می‌کنم و آرزو دارم که آنها در راه وحدت یا اتحاد عمل گام بردارند و از تعصیق اختلافات بپرهیزند چون تشنج درین نیروهای جنبش خلق استمدیده ما بزبان مردم ماست من بسهم خویش آماده‌ام در این راستا بکوشم.

● نظراتان در مورد مقولات حزب ملی و حزب سراسری چیست؟

● در این مورد باید متذکر شوم پس از حوادثی که در اتحاد شوروی رخ داد مسائل نوینی در این رابطه برای من و بسیاری دیگر مطرح شد. ما در ابتدا تصور می‌کردیم مسئله ملی در شوروی بهتر از هر جا حل گردیده است. اما اینک بوضوح مشاهده میشود که چنین تصویری باطل بوده. حقایق روزمره این حقیقت را اثبات رسانده است. در کشورهای کثیرالمله مرکزیت سالاری زبان‌ها است. بر خوردهایی که در جمهوریهای شوروی بوجود آمد موید این واقعیت است. رهبری شوروی در گذشته به شیوه فرامندی و برخلاف ادهای خویش و نظرات تئوریک خود با ملت‌های دیگر برخورد کرد و متلاقی تعیین سرنوشت را زیر پا گذاشتند. امروز که تحولی عظیم در اتحاد شوروی رخ داده و روند دموکراسی رو بگسترش است باید به ملت‌های شوروی حق داده شود

خود سرنوشت خویش را تعیین کنند آن‌هاست که باید تصمیم بگیرند بمانند یا جدا شوند و کدام بسود منافع ملی آنهاست. در کشور ما هم همین روند صادق است. مرکزیت سالاری و استبداد حاکمیت، حقوق ملل ساکن ایران را پایمال کرده است و هر حرکتی را باخون و آتش پاسخ داده‌اند و این نمیتواند ادامه داشته باشد حق تعیین سرنوشت ملل به دست خودشان حق مشروعی است و باید اعمال شود. پوان‌های موقتی در این رابطه جز ممکن چیز دیگری نیست و نمیتواند راه حل ناپایی باشد. من به همین جهت با حزب سراسری مخالف هستم چون مرکزیت- سالاری استبداد را بهر همراه خواهد آورد. از همین حالا باید سازمان‌های سیاسی مدھی دفاع از حق تعیین سرنوشت ملل صادقانه با این مسئله برخورد کنند. نه اینکه در برنامه اشاره‌ای گذارنمایند و خود را خلاص کنند. این انقلابیگری واقعی نیست. باید در پراتیک نشان دهند و اعتماد ملت‌ها را جلب نمایند. البته اتحاد بین نیروهای سراسری را امری ضرور ارزیابی می‌کنم. چون هیچ نیرویی به تنهایی قادر بکاری نخواهد بود. در ایران هم اعتقاد دارم همه ملل ساکن ایران در یک حکومت دموکراتیک دارای حقوق برابر باشند البته در حاکمیت و هم در تعیین سرنوشت. این بوحدت کشور کمک می‌کند و می‌تواند کار ساز باشد و درگیرهای احتمالی آینده را که بنظر اجتناب ناپذیر خواهد بود هلاج کند.

● آیا این به این معناست که یک حزب سراسری نباید در کردستان تشکیلات و سازمان خودش را داشته باشد؟

● من نمیتوانم خودم را وکیل مردم کرد عنوان کنم. آنها خود میتوانند تصمیم بگیرند یا باشند یا نباشند. ولی آنچه که از نظر تاریخی من به آن فکر میکنم، اگر در کردستان یک حزب پیشرو و نواندیش با گرایش‌های ملی و دموکراتیک مورد پشتیبان همه مردم باشد جانی برای احزاب سراسری نخواهد بود. نمونه حزب دمکرات در ادوار گذشته و حزب ایران نوین باید جالب باشد. چون در آن شرایط حزب دمکرات یگانه بود و مسئله ملی اصل حزب دمکرات مورد حمایت مردم بود و حزب دیگری در عرصه نبود. رژیم شاه کوشید حزب ایران نوین را در کردستان تحمیل کند ولی موفق نشد. حزب مذکور در کارمندان دولتی خلاصه میشد آنهم طبق دستور. این از نظر تاریخی، ولی امروز که به دموکراسی و پلورالیسم اعتقاد دارم و انحصار کلی را مردود می‌دانم، مردم خود صاحب نظرند و میتوانند تصمیم بگیرند.

● نظراتان در مورد کشور مستقل کردستان چیست؟

● همه دنیا واقفند که کردستان بر اثر سیاست استعماری تقسیم شده است. از نظر ملی و حقوقی بر اساس منشور ملل متحد هر ملتی باید دارای کین و کرامت ملی و دولت خویش باشد و این در مورد ملت کرد هم صادق است. گرچه این مقوله در جهان امروز مسئله رنج‌جی است و دراز مدت ولی از نظر اصولی حق هر ملتی است مخمله ملت کرد.

● در شرایط کنونی ما شاهد این هستیم که چشم- انداز محو مرزها در هرصه‌هایی مطرح است. آیا موضعی را که بیان داشتید با چشم انداز منطقی همومی جهان و سیر پیشرفت بشری منطبق می‌بینید؟

● تجربه تاریخی ملل جهان به اثبات رسانیده که سعادت انسانها در راستای کشت و کشتار و زورگویی نیست. به همین خاطر دنیای پیشرفته در صدد محو سلاح‌های مرگبار خویشند و حتی مورد سلاح‌های متعارفی هم مورد نظر قرار گرفته که بتدریج تقلیل یابد. این حکم زمان است نه تمایل این یا آن دولت. روند رو بگسترش دموکراسی و حقوق بشر در صحنه گیتی امروز امری الزامی شده. گرچه مستبدان با پی فشارند که در اس قدرت باقی بمانند و در این رابطه می‌خواهند نشان دهند به دموکراسی اعتقاد دارند و در جستجوی شیوه‌های جدید و مکانیزم‌های هوافریبندهای برای بقای خویش برمی آیند ولی خواست آزادی و دموکراسی انسان‌ها بالاخره بر تحایلات مستبدان غلبه خواهد کرد. اگر باید دموکراسی و حقوق انسان‌ها مطرح باشد و به همین منظور محو مرزها مورد نظر است چرا نباید ملتی چون ملت کرد هم خود دارای حقوق ملی خویش باشد. بنظر من نباید در این راستا باز هم قربانی گردند. دموکراسی و حقوق انسان شامل همه احاد بشر است. اگر هم کردها مثلاً در ایران متمرکز بودند آننگراسیون دائمی قابل بحث بود.

● سوال بعدی را در زمینه دیگر مطرح می‌کنم. پس از انتشار بیانیه گسست از حزب توده ایران، پلنوم حزب توده تشکیل گردید. آیا انتشار بیانیه مذکور در رابطه با پیش‌بینی شما از نتایج این پلنوم بوده یا در رابطه با مسئله ملی قابل توضیح است؟

● البته من تنها نیستم جمعی از رفقا هستند و من یکی از آنها می‌باشم. در گذشته ما بملت بنیان تفکری بویژه در جریان تشکیل جمهوری مهاباد و پس از آن من به انتزاسیونالیسم پرولتاری گرایش پیدا کردم و مسئله ملی را در آن کادر ارزیابی می‌نمودم و در همین روند بود که با حزب توده رابطه و همکاری آغاز گردید. ولی واقعیت این است که من هیچگاه عضو

حزب توده نبوده‌ام. فقط در رابطه همکاریهای سیاسی - اجتماعی دو حزب باهم قرار داشته‌ام و همین برداشت بود که در دوران اخیر ما را بر آن داشت به حزب توده بپیوندیم. در واقع شش ماه پس از پیوستن بود که به همکاریها و ماهیت رهبری حزب توده و کلا فرهنگ حزب آشنا گشتم و باین نتیجه رسیدم که آنچه که دیروز فکر میکردم تنها بر پایه احساسات بوده آگاهی از ماهیت و فرهنگ و ساختار حزب توده. اما بتدریج به ساختار ضد دموکراتیک حزب توده آگاهی یافتیم و متوجه گشتم که رهبری حزب توده اصولاً اعتقادی به مسئله ملی ندارد. چیزی که ما انتظار داشتیم. بنظر من، گنجاندن حق تعیین سرنوشت، بطور دم و گوش بریده، در برنامه حزب توده یک امر صرفاً سیاسی و فرصت طلبانه است و تحت شرایط معینی، در رابطه با وحدت فرقه دمکرات، بمان آمده است. کارشکنی‌های رهبری حزب توده در رابطه با کار در کردستان و هدم توجه به بخش هظمیمی از کادرهای کرد که مدت‌های طولانی در کوهستانها سرگردان بودند و حتی هدم ار سال کمک مالی به آنها نموده هدم اعتقاد و باور آنها باین مقوله است یعنی مسئله ملی. مدتی پیش هم من کوشیدم کمک مالی به آنهایی که اینک بازم سرگردانند و در انتظار بشود. ولی از من گفتن و تلاش کردن و از آنها نشنیدن و بی‌اعتنایی کردن. در طول چند سال پس از یورش روزنامه ارگان حزب را مطالعه کنید اصولاً راجع به کردستان و مسئله کرد هیچی ندارد. گاهی اگر اشاراتی مختصر شده در رابطه با چشم هم چشمی با سایر سازمانها بوده است. گفتم من در همان شش ماهه اول پیوستنم بتدریج شناخت کافی از کاراکتر و سیستم حزب مداری و فرهنگ کهنه رهبری حزب پیدا کردم و از کرده خود پشیمان شدم و در انتظار بسر می‌برد تا اینکه رفقای کرد دیگری از داخل به خارج آمدند و بتدریج پی به ماهیت و ساختار حزب و فرهنگ آن بردند در نتیجه ما همدیگر را پیدا کردیم و بیانیه گسست ناشی از این روند است. زیرا بر ما معلوم گردید تصوری که قلاً از حزب توده داشتیم سراسری بیش نبوده است. ما که با امید خدمت به خلق استمدیده خویش به حزب توده پیوستیم اینک با نفرت از طرز برخورد آن با ملت خویش و مسئله ملی از آن گسستیم. در رابطه با پلنوم اخیر بدرستی میدانستم که معجزه‌ای نخواهد شد. تنها با یک سلسله زدوبندهای پشت پرده مسئله را سر هم بندی می‌کنند و بازم ساکنان دارن اولی اصل خواهد بود و دیگران تابع و فرمانبردار. اصولیتی در کار نخواهد بود. با اطلاعی که از روند پلنوم بدست آورده‌ام صحت تشخیص خود را درست ارزیابی می‌کنم. گرچه گسست ما صرفاً بخاطر در پیش گرفتن راه مستقلانه از جریان مورد نظر بوده ولی معتقد بشیوه سکتاریستی ملل نیستم.

● پس از پلنوم اخیر حزب توده ایران که شواهد بر ادامه روش‌های بوروکراتیک گذشته حکایت داشته باشد، تعدادی از اعضای کمیته مرکزی ملی بیانیه‌ای خوانده‌ان برگزار می‌کنند و تشکیل کنگره‌ای دمکراتیک شدند. نظر تان در مورد اینگونه پیش‌برد مبارزه حزبی چیست؟

● نمی‌دانم خطاب آنها بکدام جهت است. اگر خطاب به اطرافیان رهبری ساکناندار است. همانگونه که در بالا گفتم تکلیف معلوم است و اما اگر منظور عناصر ناراضی و نواندیش است باید عرض کرد اینان در درون حزب توده که اصولاً اعتقادی به دموکراسی و پلورالیسم نظری ندارد قادر بهیچ کاری نخواهند شد مگر اینکه خود مستقلانه دست بکار شوند و هر چه سریعتر عمل کنند وگرنه بتدریج به انفعال کشیده خواهند شد.

● چه تفاوت کلی بین وضعیت کردهای ساکن ایران در رابطه با فارس‌ها و مقایسه آنها به وضعیت کردهای ساکن ترکیه و عراق و قهره می‌بینید؟

● مسئله دارای دوجنبه است. از نظر تاریخی روشن است که کردها با فارس‌ها دارای فرهنگ و آداب و سنن مشترک و تاریخ بعم پیوسته دارند و از نظر زبانی از شاخه‌های هندو اروپایی هستند. اما در این رابطه هیچ سختی با ترک‌ها و هر بها ندارند. ولی از نظر حقوقی هیچ تفاوتی بین کردهای ساکن ایران - ترکیه - عراق - سوریه حتی شوروی نیست. در همه جا سرکوب میشوند و حقوقشان یکسان پایمال است. حتی در ترکیه جاهلانه نمی‌پذیرند که وجود دارد. در حالیکه امروز دنیا شاهد مبارزه کردهای ترکیه برای احقاق حقوق خویش هستند. و در رسانه‌های گروهی اروپا این مسئله بطور کلی مطرح است. ولی رژیم ترکیه و شوروی نیست‌های ترک چشم بر این واقعیت می‌بندند. در گذشته‌های تاریخی که مادها، اجداد کردها، در فلات ایران امپراطوری داشتند. فارس‌ها در "انسان"، خوزستان کنونی، از خود پادشاهی داشته و لی تابع امپراطوری مادها، اجداد ما در آن دوره ی اسعه صدر به ملت فارس می‌نگریست اما امروزه وضع کردها در ایران راضی بیند!

● آیا شما مرزهای کنونی کردستان را واقعی می‌دانید؟

● کردستان بر اثر سیاست‌های استعماری قطعه قطعه گردیده است و این امر نمی‌تواند واقعی باشد. تصور نمی‌کنم هیچ انسان منصفی این امر را واقعی تلقی کند و من به عنوان یک کرد این مرزها را واقعی ارزیابی نمی‌کنم. آنچه پیشنهادی برای جهانی شدن مسئله کرد دارید؟

● امروز در خارج از کشور مسائلی در این رابطه مطرح هست. پیش‌درآمد آن کنفرانس پاریس با ابتکار خانم میتران و انستیتی کرد در پاریس بود. ولی در آنجا مسئله فقط از لحاظ حقوق بشر مورد بحث قرار گرفت. بعضی در مورد حق تعیین سرنوشت به وضوح صورت نگرفت. گرچه آن جریان را یک گام مثبت تلقی می‌کنم ولی معتقدم که ده‌باید خود مبتکر رونم مستقلانه‌ای باشند و از وابستگی‌ها بپرهیزند. تجربه تلخ تاریخی همیشه ما را از وابستگی ترسانده است.

٩ - ١٠

شکست "سوسیالیسم واقعا موجود"

و آینده جهان سوم

در اکثر کشورهای اروپای شرقی، کمونیستها قدرت سیاسی را از کف داده‌اند. در آینده، این کشورها راه "اقتصاد بازار" را در پیش خواهند گرفت. اتحاد شوروی، متحد "سوسیالیسم واقعا موجود"، دچار بحران است. پیامدهای این تحولات برای جهان سوم، به ویژه برای کشورهای که راه رشد "سوسیالیستی" را در پیش گرفته بودند، چه خواهد بود؟

شکست ساندنیست‌ها در انتخابات نیکاراگوئه، وحدت دومین با رژیمونی یمن "فیر سوسیالیست" بازگشت برخی کشورهای آمریکایی به "حیات خلوت" غرب و پدیده‌های مشابه، نخستین هواقب

نخستین شوک را قطع کمک تسلیحاتی شوروی به نیکاراگوئه در اوائل سال ۱۹۸۹ باعث شد. هلت نیز این بود که پس از آن هم، ضد انقلابیون مورد حمایت آمریکا، به جنگ کثیف خود علیه این کشور ادامه دادند. از نیمه دوم سال ۸۹، تنزل روابط اقتصادی میان کشورهای سوسیالیستی اروپا و جهان سوم نیز چشمگیر شده است. این امر به ویژه شامل کوبا می‌شود که ۸۵ درصد واردات و صادرات خود را با کشورهای شورای همیاری اقتصادی (کومکون) انجام می‌دهد. اینک، بسیاری از کالاهای وارداتی کوبا از کشورهای کومکون تحویل داده نمی‌شوند یا بر بهای آنها افزوده می‌گردد. برای کوبایی‌ها، این دلیل نیز بر دلایل لزوم محکم تر بستن کمربندهایشان اضافه شده است.

اواخر ژانویه ۱۹۹۰، دولت کوبا بهای نان را در پایتخت به میزان یک سوم بالا برد. در سایر نقاط کشور، جیره سرانه نان از روزی ۲۰۰ به روزی ۱۸۰ گرم کاهش داده شد. به استثنای بیمارستانها، سهمیه نان موسسات اجتماعی ۱۰ درصد کاهش یافت. قیمت تخم مرغ در سراسر کشور دو برابر شد و به ۵/۳۹ پرو (برابر ۵/۵۲ مارک آلمان غربی) رسید. علاوه بر این، هاوانا ناچار شد برای جلوگیری از کشتن اضطراری طیور و دام‌ها، بخشی از ذخایر اندک ارزی خود را صرف وارد کردن غله خوراک دام و طیور از کانادا کند.

دولت کوبا از آن رو ناچار به توسل به چنین تدابیری شد که شوروی، تعهدات خود در مورد تحویل غله را اجرا نکرده بود. شوروی‌ها این نقض قرارداد را چنین توضیح دادند که به اندازه کافی، کشتی‌های باری شوروی آماده نبوده است. در همین حال، فقدان کشتی‌های شوروی، لهستان و آلمان شرقی باعث شد که کوبایی‌ها نتوانند مرکبات خود را طبق برنامه صادر کنند. در ژانویه ۱۹۹۰، تنها ۲۸۳۵۰ تن از ۷۲ هزار تن مرکباتی که آماده صدور بود، بارگیری شد. (۱)

در این میان، برخی کشورهای اروپایی همو کومکون بدون توافق قبلی بر قیمت کالاهای صادراتی خود به کوبا افزوده‌اند. به عنوان نمونه، کارخانه اتوبوس‌سازی ایکاروس مجارستان، ظرف سه سال و نیم گذشته، قیمت‌های فروش لوازم یدکی و موتور اتوبوس به کوبا را در مجموع ۴۰ درصد افزایش داده است، در حالی که قبلا توافق شده بود این قیمت‌ها تا پایان ۱۹۹۰ ثابت بمانند. ایکاروس به عنوان دلیل برای این افزایش قیمت، حذف سوبسیدهای دولتی در مجارستان و گران شدن مواد اولیه تحویلی از سوی کارخانه‌های فولاد و صنایع برق این کشور را ذکر کرده است. (۲)

گاه کاهش کمک مالی و نظامی اروپای شرقی و به ویژه شوروی، خیانت به جهان سوم تلقی می‌شود. این اتهام، بر پرده دادن فاحش به امکانات این کشورها مبتنی است. در ایجاد این تصویر در همین قدرت اقتصادی، در گذشته هم رهبران کشورهای سوسیالیستی و هم سازمانهای سیاسی چپ در غرب نقش داشته‌اند.

شوروی شاید هنوز در مرصه نظامی و برخی مرصه‌های صنعت، ابر قدرت باشد. اما در بسیاری از مرصه‌ها، اتحاد شوروی بیشتر یک کشور فقیر رشد یابنده را تداعی می‌کند. اثبات این حکم با آوردن فاکت، برای بحث در باره چشم‌انداز آینده سوسیالیسم در جهان سوم نیز اهمیت دارد.

امروز در اتحاد شوروی در حدود ۶۰ میلیون نفر - یک پنجم کل جمعیت - در فقر زندگی می‌کنند:

روپاشی "نظام جهانی سوسیالیستی" برای کشورهای رویه رشد، یا بهتر بگوییم کشورهای عقب مانده است. آیا دیگر برای ما جهان سومی‌ها، راهی جز راه سرمایه‌داری باقی نمانده است؟ مقاله حاضر، که از نشریه آلمانی "جهان سوم" ترجمه شده، به بررسی مسائل مربوط به تاثیر رویدادهای اروپای شرقی برای "سوسیالیستی" رشد یابنده، و به ویژه کوبا می‌پردازد. پتر گارسیا، نگارنده این مقاله، با نمایاندن برخی واقعیات، از دید خود به نقد تجربه گذشته اینگونه کشورها می‌پردازد. توجه به این واقعیات، لازمه بررسی همه‌جانبه مسئله است، اما درج مقاله، به معنای تأیید همه دیدگاههای آن نیست.

بازنشستگان، معلولین جنگ دوم جهانی و جنگ افغانستان، بیماران، جوانان بیکار (به ویژه در جمهوری‌های آسیای میانه) و کارگران بی‌تخصص که دستمزدی در حدود ۶۰ تا ۷۰ روبل در ماه دارند، اکثریت عظیم کارگران متخصص و کارمندان نیز زندگی سختی دارند. در صنایع کالاهای مصرفی، دستمزد متوسط ماهانه، بطور خلاصه ۵۳/۱۶۷ روبل است. این مبلغ برای معاش هیچ خانواده‌ای کفایت نمی‌کند. بابه حساب آوردن همه عوامل، ۸۶/۵ درصد شهروندان شوروی درآمد کافی ندارند. (۳)

در اتحاد شوروی حتی مردمی وجود دارند که زندگی خود را تنها با کمک و صدقه هموطنان ادامه می‌دهند. از جمله، شهروندان مسن شوروی که بخش اعظم زندگی را تحت تعقیب سیاسی گذرانده و از این رو فاقد "دفترچه کار" اند، هیچگونه حقوق بازنشستگی دریافت نمی‌کنند. همچنین هرکس به هلت یک جراحت جنگی یا هواقب اسارت در یک اردوگاه تنها مدت کوتاهی کار کرده باشد، نه حداقل مستمری دولتی معادل ۷۰ روبل، بلکه حقوق صدقه گونه‌ای، مثلا ۲۱ روبل، می‌گیرند.

از آنجا که کمک دولت کافی نیست، هنرمندان و روزنامه‌نگاران در سراسر شوروی یک "اقدام ترحم" سازمان دادند تا به کمک کنسرت‌های همبستگی و فعالیت‌های مشابه، برای نیازمندان پول جمع کنند. علاوه بر این، در موارد معدنی کارخانه‌ها و موسسات از صندوق اجتماعی مابه‌التفاوت مستمری را تا حد ۱۲۰ روبل که مرز فقر محسوب می‌شود، پرداخت می‌کنند. (۴)

این سؤال که شوروی دیگر تاجه حد خود نیز یک کشور جهان سوم است، در مورد درآمد سرانه نیز مطرح است. این کشور در این مرصه پایین تر از همه کشورهای صنعتی سرمایه‌داری، در مقام سیام است. حتی کشور نسبتا فقیر ایرلند نیز در این مورد از شوروی پیشی گرفته است. چندین کشور رشد یابنده نیز درآمد سرانه خود را به بیش از سطح شوروی رسانده‌اند، از جمله هنگ کنگ، سنگاپور و ترینیداد و توباگو.

مقایسه درآمد سرانه کشورهای دارای نظام اقتصادی متفاوت از جمله بدین هلت دشوار است که نخست باید نرخ مبادله حقیقی واحدهای پول را محاسبه کرد. مثلا ارزش واقعی روبل در برابر دلار آمریکا چقدر است؟ بطور رسمی، در ازای یک دلار تنها ۶۳/۰۶ روبل پرداخت می‌شود. اما در بازار سیاه شوروی، در فوریه ۱۹۹۰ قیمت هر دلار ۱۵ روبل بود. اگر نرخ مبادله واقع بینانه‌ای را بین نرخ رسمی و بازار سیاه بپذیریم، شوروی در رده بندی درآمد سرانه بسیار پایین تر خواهد رفت، پایین تر از کشورهای مانند ونزوئلا و کره جنوبی. (۵)

از این واقعیات تنها می‌توان این نتیجه را گرفت که در مورد کاهش کمک مادی و مالی شوروی به جهان سوم به هیچ وجه نمی‌توان از خیانت سخن گفت. اتحاد شوروی در گذشته باری بیش از توان خود برداشته، بیش از توان خود تسلیحات فراهم کرده و بیش از حد لازم، در مرصه جهانی سیاست اعمال قدرت را پیش برده است. اینک، در شوروی زمامداران از آسمان توجهات به زمین واقعیات، زمینی که بسیار تخریب شده، باز می‌گردند. البته تفاوت اتحاد شوروی با کشورهای جهان سوم مانند کوبا در این است که مخارج سیستم رفاه اجتماعی قنات پیشه خود را از جیب خود می‌پردازد.

در کوبا، تامین عمومی مواد غذایی اصلی به قیمت رایگان، تضمین شده است. نظام بهداشتی و

آموزش، نمونه‌وارند و حق کار وجود دارد. زندگی سالخوردگان نیز تامین شده است، حتی بهتر از اتحاد شوروی، که در آن دهها هزار بازنشسته، مقیم بیمارستانها هستند زیرا به قدر کافی جا در آسایشگاه‌های سالمندان وجود ندارد. متوسط انتظار عمر مردم کوبا ۱۰ سال بالاتر از مردم شوروی است. اما کوبا به هیچ وجه قادر نیست بهای این نظام رفاهی نمونه را خودپرداز کند.

در سال ۱۹۸۷، اندکی کمتر از نصف هزینه‌های دولت کوبا به بهداشتی، مسکن، آموزش و سایر خدمات اجتماعی و فرهنگی اختصاص یافت. این مبلغ معادل تقریبا ۵ میلیارد دلار بود. از سوی دیگر تقریبا همین مقدار کمک مالی سالانه راتنها اتحاد شوروی به کوبا می‌پردازد.

امروز، مردم شوروی از خود می‌پرسند چرا باید از نان بخور و نمیر خود بزنند تا مردمی در کشورهای بیگانه را سیر کنند. در بودجه دولتی شوروی برای ۱۹۹۰، ۱۳/۴ میلیارد روبل جهت بهبود سطح زندگی شهروندان شوروی پیش‌بینی شده است، یعنی چهار برابر مبلغ کمک به کوبا، و این در حالی است که در شوروی ۲۹۰ میلیون و در کوبا تنها ۱۰ میلیون نفر زندگی می‌کنند. با حساب کمک‌های نظامی، ویتنام حتی بیش از کوبا از شوروی کمک دریافت می‌کند.

اینک در اتحاد شوروی، برای نخستین بار جزئیات کمک به کوبا که در گذشته جز اسرار دولتی بود، منتشر شده است. مهم‌ترین شیوه کمک، پرداخت قیمت‌های مصنوعا بالا برای کالاهای صادراتی کوبا است. اتحاد شوروی، یک سوم نیاز خود به شکر و نیکل و بیش از ۴۰ درصد نیاز خود به مرکبات را از کوبا وارد می‌کند. تنها برای ۴/۳ میلیون تن شکر که کوبا در سال ۱۹۸۹ به شوروی فروخت، این کشور ۴/۶ میلیارد روبل سوبسید دریافت کرد که طبق نرخ رسمی مبادله، ۴/۱ میلیارد دلار است. این مبلغ، فاصله میان قیمت دریافتی از سوی کوبا و قیمت بازار جهانی بود.

از سوی دیگر، کوبا نیز بابت نفت دریافتی از شوروی، بهای مصنوعا بالایی پرداخت کرد. تفاوت این بها با قیمت بازار جهانی چیزی در حدود یک میلیارد روبل بود. به نظر عجیب می‌رسد، اما این نیز به نفع کوبا بود زیرا کوبا در مقابل، مجاز بود بیش از میزان مورد نیاز برای مصرف خود، نفت وارد کند. کوبا این نفت اضافی را صادر کرد و از قریبی که بسیار بدان نیاز دارد، دریافت نمود. میزان سالانه این درآمد، بیش از ۳۰۰ میلیون دلار، یعنی در حدود یک سوم کل درآمد ارزی کوبا بوده است.

یکی از هلت بالا بودن قیمت‌های امروزی مبادله کالا در شورای همیاری اقتصادی این است که این قیمت‌ها تنها یک بار در ۵ سال تعیین می‌شوند، و در تعیین آن، متوسط سطح قیمت‌های بازار جهانی در پنج سال گذشته ملاک قرار می‌گیرد. این بدان معنی است که قیمت‌های امروزی، به سطح بالای قیمت‌ها در فاصله ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ باز می‌گردد. اما این قیمت‌ها در پایان سال جاری اعتبار خود را از دست می‌دهند. قیمت‌های ثابت برای دوره ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵، کمتر از قیمت‌های امروزی خواهد بود زیرا در فاصله ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۰، متوسط قیمت بازار جهانی برای شکر و نفت، پایین تر بود. (۶)

یک طریق دیگر مهم برای کمک به کوبا، اعتبارات جهت ایجاد موازنه در بیلان بازرگانی و خدمات است، زیرا شوروی معمولاً بیش از حجم واردات خود از کوبا، به این کشور صادرات دارد. در سال ۱۹۸۹، شوروی برای این اعتبارات که میلیارد روبل بودجه تعیین کرد. اعتبارات برای ایجاد موازنه تجاری، دو سوم وام‌های شوروی به کوبا را تشکیل می‌دهند. اعتبارات دیگر، مخصوص تامین مخارج پروژه‌های صنعتی اند. با کمک شوروی در کوبا ۴۰۰ کارخانه، نیروگاه و موسسه اقتصادی دیگر ایجاد شده است.

وام‌های شوروی به کوبا، نرخ بهره نازلی دارد که از دو درصد در سال تجاوز نمی‌کند. مدت بازپرداخت این وام‌ها طولانی است. شوروی، بازپرداخت این وام‌ها را "به عبارت محتاطانه، دشوار" می‌داند. مسکو در واقع دیگر روی بازپرداخت این اعتبارات حساب نمی‌کند و دلیل این امر نیز این است که هر سال بطور خودکار موسسات شوروی طلبکار از کوبا جای خود را به طلبکاران جدیدی می‌دهند. تا امروز کوبا به شوروی ۴/۱۵ میلیارد روبل، یعنی ۴/۲۴ میلیارد دلار مقروض است. (۷)

ناوگان تجاری شوروی نیز به کوبا کمک می‌کند. ۲۰ میلیون تن کالا که سالانه میان دو کشور مبادله می‌شود، عمدتا توسط ۳۰۰ کشتی شوروی انتقال می‌یابد. بدین ترتیب ۱۵ درصد ناوگان تجاری شوروی به رفت و آمد به کوبا اختصاص یافته است. ارزش این خدمات نیز چند صد میلیون روبل است. در مجموع، کمک سالانه دهها میلیون روبل طبق برآورد یوری کورنیلوف، روزنامه‌نگار شوروی حدودا معادل ۵ میلیارد دلار است. این بدان معنی است که کوبا از هنگام انقلاب، تنها از شوروی معادل ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیارد دلار کمک دریافت کرده است. بر این کمک، باید کمک‌های آلمان شرقی، چین، چکسلواکی، مجارستان و سایر کشورهای کومکن را

نیز افزود. آیا این کمک‌ها به هدف تبدیل اقتصاد کوبا به یک اقتصاد پویا و شکوفان جامعه عمل پوشانده‌اند؟ کورنیلوف می‌گوید: "با کمال تاسف باید گفت که جمهوری کوبا تا امروز موفق نشده است این وظیفه حیاتی را انجام دهد." (۸)

به عقیده کورنیلوف، در کنار خطاهای رهبری کوبا و محاصره اقتصادی آمریکا، سیاست خارجی شوروی نیز در این ناکامی مسئول است: "نظام فرماندهی - اداری بوروکراتیک مابه کوبا صادر شد... مشخصه این نظام، اولویت داشتن کل تولید اقتصادی، بی‌علاقه بودن مردم به نتیجه و کیفیت کار و سایر نواقص ارگانیک درونی آن است."

کورنیلوف می‌افزاید امروز نمی‌توان به سادگی دریافت "که این مسیر تحول توسط رهبر سابق ماکه هیچگاه در خطا ناپذیری خود شک نداشت و بسیار می‌کوشید به دیگران یک الگوی آشکارا نامناسب را بقبولاند، تحمیل شد و یا در خود هاوانا، کسی یاکسانی به طور دگماتیک و بدون تحلیل انتقادی لازم سعی کردند "تجارب" بیگانه را که بی‌شک بهترین تجارب نبودند، در کوبا بیازمایند.

اما این همه، تنها به بخشی از مسئله می‌پردازد. مهمتر، این است که در آینده چه خواهد شد. به گفته کورنیلوف، کوبا "رشد اقتصادی خود را کماکان همدا به سمت استفاده از کمک‌های مختلف مالی از خارج جهت می‌دهد. از آنجا که در پایان ۱۹۹۰، اعتبار توافقی‌های کوبا و شوروی در مورد قیمت کالاهای مورد مبادله به سر می‌رسد، باید در پاییز سال جاری در مورد قیمت‌های جدید توافق شود. در آن هنگام، دولت مسکو باید تصمیم بگیرد که سوبسید قیمت‌ها برای کوبا و کشورهای دیگر جهان سوم (به ویژه افغانستان، آنگولا، اتیوپی، کامبوج، لائوس، مغولستان، موزامبیک، نیکاراگوئه، یمن جنوبی و ویتنام) چگونه باید ادامه یابد.

آیا اتحاد شوروی در حالی که اقتصاد خود این کشور در آستانه فروپاشی قرار دارد، می‌تواند کماکان در این ابعاد عظیم به کشورهای دیگر کمک کند؟ شوروی ظرف پنج سال گذشته تنها به کوبا بیش از کل مبلغی که ایالات متحده به حمایت از همه کشورهای جهان سوم اختصاص داده، کمک کرده است و کدام تضمین‌ها وجود دارد که این کمک واقعا در جهت ایجاد پایه‌های یک اقتصاد شکوفان به کار رود؟ در مورد کوبا، تا وقتی که رهبری این کشور با دگرگونی نظام اقتصادی و به کارگیری مکانیزم‌های بازار در اقتصاد قاطعانه مخالفت می‌کند، نشانی از چنین تضمین‌هایی نیست.

بحران اقتصادی کنونی کشورهای سوسیالیستی، در درجه اول ناشی از نظام اقتصادی سوسیالیسم واقعا موجود است. بیش از ۷۰ سال سوسیالیسم، نشان داده است که چرا اقتصاد متمرکز برنامه‌ای، نمی‌تواند موفق باشد. هر چه این نظام انعطاف ناپذیر به تخریب اقتصاد یک کشور ادامه دهد، ارضای نیازهای اصلی مردم مشکل‌تر می‌تواند ادامه یابد. این، نتیجه‌ای است که حداقل می‌توان از تجربه شوروی گرفت.

نظام اقتصادی سوسیالیستی، به ناهنجاری‌های ساختاری اساسی می‌انجامد: سازماندهی تولید، بطور متمرکز و با تاکید بر جنبه کمی و پروژه‌های بزرگ صنایع سنگین، انجام می‌گیرد. توزیع بر اساس جنبه‌های غیر اقتصادی است. معیارهای توزیع، از جمله عبارتند از منافع سیاسی حزب کمونیست، منافع شخصی کادرهای مسئول، اهداف نظامی و تامین نیازهای اصلی مادی و غیر مادی مردم بر مبنای هداالت اجتماعی.

اگر آنچه برای توزیع موجود است، اندک باشد، این امر الزاما به برخورد یکسان به تنبل‌ها و سخت‌کوش‌ها می‌انجامد. به ویژه در جهان سوم، چنین است. در این کشورها، هرکس مقداری دریافت می‌کند که به ندرت بیش از حداقل مایحتاج است. بدین ترتیب، انسان‌ها به انجام کار و ویژه، کاری بیش از دیگران، بی‌علاقه می‌شوند. رشد اقتصادی، ناممکن می‌گردد، زیرا یک دایره تسلسل ایجاد می‌شود: کسی کاری انجام نمی‌دهد زیرا چیزی بابت کار دریافت نمی‌کند، و در آینده نیز چیزی دریافت نخواهد کرد زیرا کسی کار نمی‌کند.

اصل توزیع بر اساس معیارهای غیر اقتصادی، علاوه بر این بدان معناست که دولت برای پایین نگه داشتن بهای کالاها و خدمات اصلی مورد نیاز مردم ارگانهای دولتی، در نظام قیمت‌ها دستکاری می‌کند. برای جبران این امر، قیمت سایر اجناس را بالا می‌برند. پس از چند سال، تناسب قیمت‌ها و مخارج آتجان تغییر می‌یابد که تنها می‌توان حدس زد که تولید یک کالا به چه قیمتی تمام شده است. بدین ترتیب، به برنامه‌ریزی موثر هم در سطح یک موسسه و هم در سطح کل اقتصاد، فیر ممکن می‌شود.

یک نقیصه اصلی دیگر نظام اقتصادی سوسیالیستی، تمایل به دخالت رهبری متمرکز در همه امور است. دستور همه کار از بالا می‌آید، هیچ‌کس نباید و نمی‌تواند خود مسئولیت به عهده گیرد. انسان، سلب اختیار می‌شود. بدین ترتیب، از خود بیگانگی کارگر، که مارکس آن را توصیف می‌کند، آشکارترین جلوه خود را در سوسیالیسم

برنامه‌کارو فعالیت آن در داخل کشور و از نظر تشکیلاتی و نظامی مورد تأیید قرار گرفته است و تأکید گردیده است که این سازمان "هرگام حزب دمکرات کردستان ایران در جهت تقویت صفوف مبارزاتی حزب، گسترش فعالیت کادرها، پیشمرگه‌ها، اعضا و هواداران حزب رادر هر کجا که هستند، تقویت پایه‌های توده‌ای حزب دمکرات و گسترش مناسبات آن بانبروه‌های چپ و آرازیخواه را بمثابة پیشرفتی برای کل جنبش آریایی میکند و از آن دفاع مینماید."

این مقاله سپس به نقد مصوبه پلنوم در برخورد با حزب دموکرات کردستان - رهبری انقلابی پرداخته و نوشته است "ماتحلیل پلنوم در خائن و مزدور دشمن اهلام کردن رهبری انقلابی و تجویز مجدد بکارگیری امکانات نظامی در برابر آنان را بطور قاطع فیراصولی، فیر دمکراتیک، فیر مسئولانه و برای کل جنبش بسیار زیانبار میدانیم. اطلاعاتیه بر چه مبنائی و با چه استدلالی "رهبری انقلابی" را خائن و مزدور دشمنان جنبش کردستان میداند؟ مقاله سپس انتقادات این سازمان از "رهبری انقلابی" در زمینه برخورد با حزب دمکرات، در برقراری روابط ویژه با مجاهدین خلق، در مسکوت گذاشتن ضرورت تلاش برای ایجاد جبهه، در سکوت نسبت به بهاران شیمیایی کردستان عراق توسط رژیم عراق" بر شمرده و سپس تأکید گردیده که "توسل به امکانات نظامی برای حل اختلافات و مشکلات ناشی از جدائی و انشعاب در مقابله با مامشی اصولی و حفظ گسترش پیوند با مردم کردستان است" و از نیروهای کرد خواسته است که به فضای مناسبات خصمانه پایان دهند که تنها راه اصولی و ثمربخش بسود جنبش خلق کرد، نیروهای سیاسی و حزب دمکرات کردستان است.

فیر واقعی بودن الگوی نیکاراگوآ

حاکمیت ملی به روشنی تعریف میشود و در نتیجه از وابسته بقدرت های خارجی و استبداد حاکم وابسته سلب هرگونه مشروعه‌یتی شده و حق حاکمیت ملی به ملت اعطا گردیده و از زور پرستان خواسته میشود تعیین جا و موضع هر گروه سیاسی را به رای مردم بگذارند و در نتیجه خطاها و حیثانهای زور پرستان پیشاپیش هضم میشوند. وی امکان انجام این برداشت را در ایران رد نموده و پذیرش آنرا امید کاذبی مینامد، وی در این امکان به مقایسه شرایط ایران و نیکاراگوآ پرداخته و بر این تفاوت تأکید نموده است که "در نیکاراگوآ ساندینیست‌ها حیات سیاسی خود را بعد از انتخابات آزاد، قطعی مینداشته‌اند. بنابراین، برای آنکه رژیم ایران گیت ها به انتخابات آزاد تن دهد باید که آزادی بیم نداشته باشد و استقرار آن را پایایان کار خود تلقی نکند" وی سپس با شمردن فجایع جمهوری اسلامی در سالهای اخیر نتیجه گیری مینماید که نیروی حاکم به انتخابات آزاد تن نخواهد داد و "جدی گرفتن الگوی نیکاراگوآ، قمار است که بر ندهاش در کوتاه مدت، رژیم ایران گیت هاست."

جمع‌بندی از حرکات کارگری

همچنین آمده است که مبارزه برای افزایش دستمزد محور اصلی جنبش کارگری در یک سال گذشته بوده است و در صورتیکه مبارزه برای تدوین و اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل که به دومین شعار جنبش کارگری تبدیل گردیده است و در واقع آن نیز تلاشی است برای افزایش دستمزد را در نظر گیریم در سال گذشته ۶۹٪ اعتصابات و ۷۰٪ کل حرکات کارگری حول مطالبات مربوط به دستمزد و مزایای کار صورت گرفته است که ۴۱٪ مورد اعتصاب در رابطه با افزایش دستمزد و ۱۷٪ اعتصاب در رابطه با طرح طبقه‌بندی مشاغل بوده است. علاوه بر مطالبات فوق سال گذشته حول سه مطالبه دیگر مبارزه برای کاهش ساعت کار، مبارزه برای جلوگیری از اخراج و تلاش برای بازگشت به کار و مطالبات مربوط به امور رفاهی حرکات کارگری انجام گرفته است.

در این گزارش بر ارتقاء چشمگیر کیفیت جنبش کارگری در طی سال اخیر تأکید گردیده و در این رابطه مهمترین حرکات کارگری این دوره مثال آورده شده و آمده است "قبل از همه تمصن ۴۵ روزه، کارگران ارج خود بیانگر پیدایش این کیفیت نوین در جنبش کارگری است. انسجام و همبستگی کارگران را، آنگونه که در این تمصن ۴۵ روزه خود را نشان داد بندرت در تمام دوران حاکمیت سرکوب و حبشیانه فقها می‌توان مشاهده کرد..."

نمونه دیگر، اعتراض چندین هفته‌ای کارگران پالایشگاههای سراسر کشور به دادن بن اجناس بجای پرداخت نقدی هیدی است. ابتدا کارگران پالایشگاه تهران با تحریم دریافت کوپن به این اقدام ضدکارگری اعتراض میکنند و سپس پالایشگاههای تبریز، اصفهان و شیراز و مناطق دیگر نیز با حمایت از اعتراض پالایشگاه تهران به حرکت می‌پیوندند..."

بتهیه در صفحه ۵

خبرها و نظرها

نقد مصوبات پلنوم اخیر حزب دموکرات کردستان ایران

نشریه فدائی ارگان سازمان فدائیان خلق ایران در مقاله‌ای با عنوان پیرامون اطلاعاتیه دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران به بررسی مصوبات پلنوم اخیر حزب دمکرات پرداخته است. در این مقاله مواضع حزب در این پلنوم مبنی بر مبارزه در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و بکارگیری اشکال متنوع مبارزه و تصمیمات حزب در زمینه

ابوالحسن بنی صدر در سرمقاله نشریه انقلاب اسلامی ۲۸ خرداد مقاله ای در رد الگو نمودن نیکاراگوآ نوشته است. در این مقاله وی دو برداشت از الگوی نیکاراگوآ را به نقد کشیده است. وی در توضیح برداشت اول مینویسد "بنابر قانون اساسی تجدید نظر شده ولایت از آن مردم ایران نیست و از آن رهبر است و رژیم ایران گیت ها، ده سال است هر چه خواسته‌اند کرده‌اند. فیر از این طمع مثلت، دو ضلع دیگر مثلت زور پرستی نیز در خدمت بیگانه‌اند. بنابراین از دو برداشت از الگوی نیکاراگوآ باید به مثلت زور پرستان مشروعه‌یت داده شود. اما اگر این مشروعه‌یت را، آنها در موقعیت ایران که بکلی با مواضع نیکاراگوآ متفاوت است به این زور پرستان بدهیم در واقع امضا کرده‌ایم که مردم ایران از حاکمیت محرومند و از آزادی و استقلال خود چشم می‌پوشند" وی در رد این برداشت مینویسد باید دو اصل استقلال و آزادی ملاک مشروعه‌یت فعالیت سیاسی باشد و در فیر این صورت میهن ما به لبان دیگری بدل خواهد شد.

وی در ادامه مینویسد مطابق برداشت دوم

نشریه شماره ۷۴ راه کارگر جمع‌بندی جالب توجهی از گزارش‌های اعتصابات و اعتراضات کارگری در طی سال ۶۸ ارائه داده است. این جمع‌بندی که براساس ۱۶۰ مورد گزارش‌های کارگری منتشر شده در نشریات خارج از کشور صورت گرفته است با عنوان سال ۶۸ سال تعمیق سازمانیابی کارگران انتشار یافته است در این گزارش آمده است "سال ۶۸ به لحاظ ارتقاء کیفی جنبش کارگری نیز از برجستگی خاصی برخوردار است. بررسی حرکات کارگری از بهمن ۶۷ تا دی ماه ۶۸ بنحو چشمگیری سازمانیافتگی حرکات و شرکت فعالتر کارگران صنایع بزرگ را در مبارزه نشان می‌دهد. بعنوان مثال در سال ۶۸ ما شاهد وقوع حرکاتی در پالایشگاههای سراسر کشور، کشت و صنعت کارون، نورد اهواز، کفش ملی، ماشین‌سازهای ارک و تبریز و سایپا و امثالهم هستیم که در اکثر موارد شرکت کنندگان در چنین حرکاتی بیش از چند هزار نفر بوده، مدت حرکات نسبت به گذشته طولانی‌تر شده و اکثراً با موفقیت پایان یافته و یا پس از سرکوب، بسیاری از مطالبات کارگری از سوی مسئولین پذیرفته شده است نکته قابل توجه در این حرکات روحیه بالای کارگران و ارتقاء درجه همبستگی طبقاتی آنان است. به‌نوعی که حتی پس از سرکوب نیز روحیه یاس و پراکندگی پدید نیامده و کارگران به اتحاد خویش بمثابة هالیت‌ترین دست آورد مبارزه به حق افتخار میکنند.

از بهمن ۶۷ تا دی ماه ۶۸ در مجموع بیش از ۱۵۸ اقدام کارگری صورت گرفته است که به ترتیب شامل ۱۶۱ اعتصاب، ۹۵ اعتراض، یک مورد تمصن، یک مورد گروگانگیری مدیر عامل و یک مورد تظاهرات و درگیری با پاسداران می‌باشد. در این گزارش

در کشورهای فیر سوسیالیستی جهان سوم نیز بازده تولید در موسسات و کارخانه‌هایی که دولتی می‌شوند، پس از مدتی به شدت کاهش می‌یابد بر شمار کارکنان افزوده می‌شود و تن پروری و فسادگسترش می‌یابد. در کشورهای در حال رشد سوسیالیستی، بر این امر، این نیز اضافه می‌شود که نرم‌های کار تا حدی پایین است که کار به یک مضحکه تبدیل می‌شود. زمانی فیدل کاسترو گفت نرم‌های کار در کوبا "به حدی نازل و فیر اخلاقی است که در برخی از بخشهای اقتصادی تقریباً همه کارگران دو برابر و سه برابر آن را انجام می‌دهند." (۱۱) (توضیح مترجم: در کشورهای سوسیالیستی، در هر صدهای مختلف تولید، ارقام برنامه، ملاک یا نرم کار است و میزان تولید باید حداقل به اندازه این ارقام باشد.)

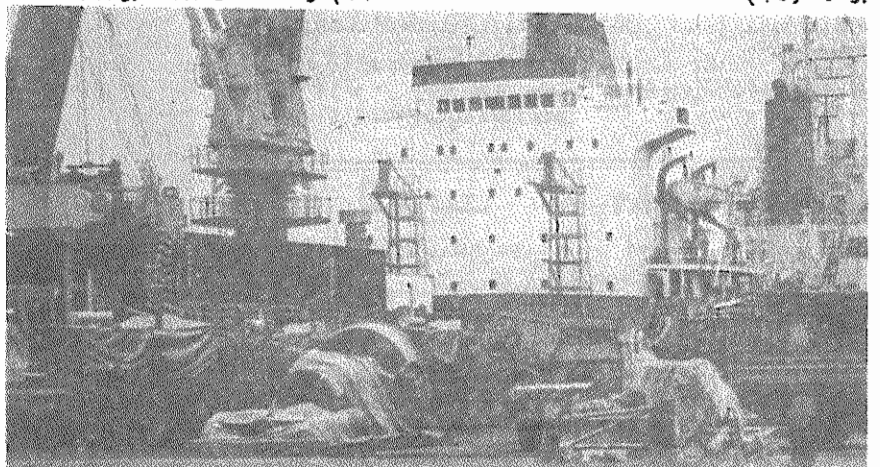
البته برای مردم کوبا، سوسیالیسم در گذشته قبل از آنکه یک شیوه اقتصادی باشد، ابزاری برای دفاع از استقلال این کشور در برابر ایالات متحده، این همسایه بسیار نزدیک و نیرومند بوده است. اگر امروز کوبا در سطح جهانی نقشی ایفا می‌کند که به نسبت وسعت و جمعیت آن فیر هادی است، این امر به برکت سوسیالیسم است. همچنین استاندارد زندگی در کوبا، امنیت و نهادهای اجتماعی آن، بر زمینه سوسیالیسم روئیده است، هر چند که این رویش، تا حد زیادی از خاک کوبانیو شده است.

کوبایی‌ها به سهم خود، در رابطه با کمکی که از شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی گرفته‌اند، هرگز خودخواهانه عمل نکرده‌اند. آنها بخشی از این کمک را بطور برادرانه بابرخی کشورهای دیگر جهان سوم تقسیم کردند، به‌ویژه با آنگولا، اتیوپی و نیکاراگوئه. و این بزرگ منشی کوبایی‌ها، تنها در هر صدهای جنگی مادی نبود، تنها آنچه کوبایی‌ها برای آنگولا و برای نابودی نژادپرستی در جنوب آفریقا انجام دادند، کافی است تا خدمات آنها همواره به یاد بماند.

بسیاری از مردم کوبا امروز از این هراس دارند که بدون سوسیالیسم، به زودی باز به امپریالیسم آمریکا وابسته شوند. این، یکی از همل مهم این واقعیت است که تا به حال در کوبا اعتراضات گسترده‌ای علیه دولت انجام نگرفته است. با این حال، کوبایی‌ها نیز نخواهند توانست از این حقیقت تلخ بگریزند که نظام اقتصادی سوسیالیسم واقعا موجود، یک بن بستم است. از این راه، نه آنها و نه سایر خلقهای جهان سوم، بر عقب ماندگی فلیه نخواهند کرد. آنها در گذشته هلیرفم همه کمکهای کشورهای سوسیالیستی اروپا موفق به این کار نشده‌اند، و در آینده، بدون این کمک، اگر کماکان به اقتصاد متمرکز برنامه‌ای و فادار بمانند، به طریق اولی موفق نخواهند شد.

در سراسر جهان، بر نیازهای مادی، معنوی و فرهنگی انسانها افزوده می‌شود. روزی یک کاسه برنج برای هر کس، که دیروز در آسیایک دستاورد تاریخی بود، فردا در آنجا دیگر کسی را راضی نخواهد کرد. مسئله این است که مردم کشورهای سوسیالیستی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، تاکی کمبودهای مزمن سوسیالیسم و اقتصاد موجود در زمینه توزیع و دمکراسی را تحمل خواهند کرد. در جهان سوم نیز زندگی کسانی را که تاخیر تاریخی می‌کنند، مجازات می‌کند.

- منابع
- ۱) فایننشال تایمز، لندن، ۲۳ فوریه ۱۹۹۰، گزارش هفتگی آمریکای لاتین، لندن، ۱۵ فوریه ۱۹۹۰
 - ۲) گراناسمانال، هاوانا، اول اکتبر ۱۹۸۹
 - ۳) اوگو نیوک، مسکو، شماره‌های ۴۰، ۴۳، ۴۶ سال ۱۹۸۹ و نیز شماره‌های ۴ و ۷ سال ۱۹۹۰
 - ۴) همانجا
 - ۵) اوگو نیوک، شماره ۶ سال ۱۹۹۰
 - ۶) اوگو نیوک، شماره ۷ سال ۱۹۹۰ و نیز ستیا، مسکو، اول مارس ۱۹۹۰
 - ۷) همانجا
 - ۸) همانجا
 - ۹) اوگو نیوک، شماره ۴۳ سال ۱۹۸۹
 - ۱۰) فایننشال تایمز، هشتم مارس ۱۹۹۰
 - ۱۱) گراناسمانال، ۱۸ اکتبر ۱۹۸۷



یک کشتی تجاری شوروی در بندر هاوانا

می‌یابد. مشخصه رابطه انسان با کار، با روند کار، با محصول، با کیفیت، با ابزار تولید و با کل مالکیت اجتماعی، بی‌تفاوتی است. سرخ کردن در برابر مافوق، اصل "رابطه جای لیاقت"، فساد و اختلاس اموال عمومی، هر چه این نظام بر سر کار بماند، بیشتر گسترش می‌یابد. علاوه بر این، فقدان مشارکت و دمکراسی که مشخصه دورنی نظام فرماندهی است، هر گونه ابتکار فردی و خلاقیت را از میان می‌برد.

یک خطای بسیار مهم دیگر نظام سوسیالیسم و اقتصاد موجود، اولویت دادن به تئوری در برابر پراتیک است. خود مارکس و انگلس به لحاظ فلسفی این خطا را به نقد کشیدند. اما در کشورهای سوسیالیستی، به نظر دو بنیانگذار مارکسیسم که می‌گویند تئوری را باید پیوسته براساس آزمون پراتیک سنجید، عمل نمی‌شود. برعکس: مسئولان اقتصادی و دولتی، واقعیات را آنقدر تحریف می‌کنند تا تئوری "اثبات" شود. با این شیوه، جایی برای هیچگونه بررسی عینی واقعیت نمی‌ماند. اینگونه بررسی حتی خطرناک هم هست زیرا بالاتر از رانمی‌خواهد.

در نتیجه، تئوری هر چه بیشتر خصلت یک مذهب به خود می‌گیرد: بدین نگریم که چه چیز واقعیت دارد، بلکه تنها آنچه را از بالا موعظه می‌شود، باور کنیم. ریشه عمیق تر فقدان دمکراسی در ساختارهای سیاسی سوسیالیسم نیز در این بی توجهی به حقیقت است. زیرا از اعتبار احکام نادرست، با شیوه‌های اجبار نیز دفاع می‌کنند: از سانسور رسانه‌های گروهی گرفته تا شکنجه، اردوهای کار و تیرباران‌های جمعی.

بنابراین اگر تئوری بگوید سوسیالیسم برتر از نظام سرمایه‌داری است، این یک حقیقت است. صرفنظر از آنچه واقعیت دارد. در سال ۱۹۸۸، باز تولید کل اقتصاد شوروی تنها ۲۹/۴ درصد بازده در آمریکا بود. این شاخص در کشاورزی شوروی تنها ۱۵/۴ درصد آمریکا بود. طبق آمار رسمی، بازده تولید صنعتی شوروی در فاصله ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۸ به نسبت آمریکا به میزان یک پنجم کاهش یافت و به ۴۵ درصد بازده تولید صنعتی آمریکا تنزل کرد. با این حال، به مدت ده سال پیروزی قریب الوقوع شیوه تولید سوسیالیستی بر شیوه تولید سرمایه‌داری تبلیغ می‌شد. (۹)

اگر سوسیالیسم برای کشورهای صنعتی نظام اقتصادی نامناسبی باشد، این امر به طریق اولی در مورد کشورهای جهان سوم صادق است. زیرا نواقص بنیادی این سیستم، به دلیل عقب ماندگی مضاعف می‌شوند: به ساختار اقتصادی یک جانبه که اغلب بر کشاورزی و استخراج منابع زیرزمینی استوار است، سطح نازل آموزش، لااقل در جمعیت روستایی، و فقدان پیشینه کار صنعتی و انضباط وارد کردن سوسیالیسم در اقتصادی که چنین ضعفی داشته باشد، به عواقب وخیم می‌انجامد.

بر اثر اجتماعی کردن دولتی کردن تولید، به کشاورزی و توزیع مواد غذایی لطمه عمده وارد می‌آید. این امر در ویتنام، اتیوپی، موزامبیک و آنگولا ثابت شده است. مواد غذایی که در گذشته به قدر کافی موجود بود، از بازارها و قفسه‌ها و شگاهها رخت برمی‌بندد. بعنوان نمونه، از این طریق درآمد سرانه ویتنام به سطحی کمتر از سطح بنگلادش گرسنه کاهش یافت.

از این رو، تا سال ۱۹۸۸ ویتنام سوسیالیستی واردکننده برنج بود. در ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸، سالهای جنگ ویتنام، وضع توزیع به حدی از وخامت رسید که هائوی تاجار شد از سازمان ملل تقاضای کمک غذایی کند. گرسنگی، کشور را فرا گرفت. تنها در سال

۱۹۸۹ بود که ویتنام توانست دوباره خودکفا شود، و حتی مازادی به مقدار یک میلیون تن برنج برای صادرات باقی ماند. ویتنام تقریباً یک شبه به سومین صادرکننده برنج در جهان تبدیل شد. هلت این "معجزه"، رهبری دولت ویتنام، برای قلبه بر بمران، مکانیزم‌های بازار را در کشاورزی به کار گرفته بود. (۱۰)

تشکیل حزب کمونیست روسیه

نظامیان بر مه خیال کناره گیری ندارند

امارتش همیشه می ماند. " در مجلس جدید برمه، "اتحاد ملی برای دموکراسی" که مهمترین نیروی اپوزیسیون است، حداقل ۳۲۹ کرسی خواهد داشت، در حالی که تاکنون تنها ۶ نماینده منتخب، از "حزب وحدت ملی"، حزب نظامیان بوده اند. شمارش آرا برای انتخاب حدود ۱۰۰ نماینده هنوز به پایان نرسیده است.

نظامیان برای جلوگیری از تحول، پیش بینی های لازم را کرده اند. اخیرا دولت برمه، خانم ائونگ سان سوکی، رهبر اپوزیسیون را برای همیشه از عهده دار شدن مقامات دولتی محروم کرد.

سوکی که دختر ائونگ سان، قهرمان ملی جنگ استقلال برمه است، در برمه به مظهر مبارزه برای دموکراسی تبدیل شده است. وی از حدود یک سال پیش در خانه خود تحت نظر است. ژنرال ها، سوکی را خطرناک ترین دشمن خود می دانند. در پائیز ۱۹۸۸، دانشجویانی که با تظاهرات گسترده، رژیم برمه را در آستانه سقوط قرار دادند، سوکی را رهبر خود اعلام می کردند.

رئیس جمهور جدید رومانی
سوگند خورد

همه نیروهای سیاسی سهیم در نوسازی رومانی می دانند. رهبر رومانی افزود نباید گذاشت روند دموکراتیک، توسط "تارشی و دیکتاتوری خیابان ها" پایمال شود.

رئیس جمهور رومانی از عملکرد کارگران معدن که برای مقابله با تظاهرات ضد دولتی به بخارست آمده بودند، انتقاد کرد. وی گفت معدنچیان با ورود به ساختمان های دولتی، مقرهای احزاب و منازل شخصی، به افراد بیگانه نیز تعرض کرده اند. ایلیسکو خاطر نشان کرد: "ما بدون اما و اگر، موارد نقض قانون را محکوم می کنیم."

پلیس بخارست اعلام کرد "به کمک مردم" و با استناد به نوارهای ویدئویی، ۴۲ تن از شرکت کنندگان در تظاهرات ۱۳ ژوئن بخارست نشان شناسایی و دستگیر شده اند. اپوزیسیون رومانی به دستگیری مخالفان اعتراض کرده است.

یون ایلیسکو که در انتخابات ریاست جمهوری رومانی بیش از ۸۰ درصد آرا را به دست آورد، چهارشنبه هفته گذشته مراسم سوگند را به جا آورد. قرار بود این مراسم یک هفته زودتر برگزار شود، اما ناآرامی در بخارست باعث به تعویق افتادن آن شد.

رئیس جمهور رومانی در مراسم تحلیف خود، ناآرامی های رومانی را "یک شورش واقعی و تلاشی سازمان یافته برای بی اعتبار کردن رهبری قانونی و منتخب کشور" خواند.

برخلاف سایر آمریکاکه به نشانه اعتراض به سرکوب شورش توسط دولت رومانی در مراسم سوگند ایلیسکو شرکت نکرد، سفرای کشورهای بازار مشترک اروپا در این مراسم حضور داشتند.

ایلیسکو در نطق خود تاکید کرد رومانی راه نوسازی دموکراتیک را در پیش گرفته است. وی گفت مقام جدیدش را ابزاری برای ایجاد توازن میان

نظامیان حاکم بر برمه، علیه نتایج انتخابات ۲۷ ماه مه در این کشور، خیال کناره گیری ندارند. ژنرال ساو مائو نگ رئیس شورای نظامی حاکم بر برمه، اعلام کرد: "اگر از من بپرسید وظیفه ما پایان یافته است یا نه، پاسخ من منفی است." وی افزود وظیفه ارتش، "حفظ وحدت ملی، همبستگی میان مردم و نیروی مسلح و حاکمیت کشور" است، و "هر فردی سازمانی که بخواهد این سه اصل را نقض کند، با اقدام ما مواجه خواهد شد."

شورای نظامی برمه اعلام کرده است وظیفه مجلس جدید برمه، فعلا تدوین قانون اساسی جدید خواهد بود که حداقل یک سال به طول خواهد انجامید. نظامیان می گویند تازه پس از این یک سال، می توان در باره تحویل قدرت فکر کرد، تازه آن هم به شرطی که یک "دولت نیرومند و با ثبات" قادر به تحویل گرفتن قدرت باشد. بدیهی است که تشخیص برآورده شدن این شرط نیز بر عهده نظامیان خواهد بود. سختگویی دولت برمه معتقد است: "شورای دولتی برای احیای قانون و نظم (هنوان گروه حاکم بر برمه)، همان ارتش است. این شورا روزی می رود،

گارباجف برای رهبری حزب کمونیست روسیه است، در پاسخ سؤال یک خبرنگار در مورد انتقاد از گارباجف در کنگره گفت: "در کنفرانس، طیف گسترده ای از نظرات وجود دارد. هر سخنران حق دارد نظر خود را داشته باشد. بحث برای اتخاذ تصمیمات معقول، لازم است."

یک نماینده دیگر کنگره از گارباجف خواست جلوی تصویب "فرمان درباره قدرت" را در کنگره نمایندگان خلق روسیه بگیرد. این کنگره به رهبری یلستین درصدد است با تصویب این فرمان، قدرت حزب کمونیست را در ارتش، سازمان امنیت و وزارت کشور محدود کند.

دولت جدید اسرائیل، دولت وزرای فاسد و جنگ طلب

روزنامه یدیوت آهرنوت می افزاید اگر بنا باشد قضاوت در مورد دولت جدید و اعضای آن، بر اساس مقاصد اعلام شده و عملکرد تاکنون آنها انجام گیرد، "باید فوراً کنسروهای مواد غذایی تهیه کنیم و به نزدیکترین پناهگاه ضد هوایی برویم". همسایگان اسرائیل، مانند سوریه، اردن و مصر نیز در دولت جدید اسرائیل، خطری جدی برای صلح منطقه می بینند. در آمریکا، جیمز بیکر وزیر خارجه این کشور دو روز پس از تشکیل کابینه شامیر هشدار داد که وضعیت در خاور میانه، متشنج تر از هر زمانی از هنگام جنگ شش روزه ۱۹۶۷ تاکنون است.

نه شامیر و نه هیچ یک از وزرای کابینه اش، به خود زحمت نمی دهند که برای تغییر برداشت افکار عمومی جهان از جهت گیری دولت جدید، بگویند. شامیر در مورد مذاکرات با فلسطینی ها اظهار داشته است: "تنها کاری که با سر هرفات می توان برای قانع کردن اسرائیل در مورد نیت صلح خواهانه اش انجام دهیم، انحلال سازمان آزادیبخش فلسطین است." آریل شارون، وزیر مسکن، می گوید: "تاکنون وقت حرف نیست، وقت عمل است." او، اولویت های کار دولت جدید را پذیرش موج مهاجرت از شوروی، حمایت "افزایش تراکم" شهرک های یهودی نشین در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه و "محو" انتفاضه، قیام فلسطینی ها در مناطق اشغالی می داند.

در این میان دولت آمریکا بر خلاف انتقادهای لفظی از دولت جدید اسرائیل، به حمایت از اسرائیل ادامه می دهد. پس از اظهارات دان کوئیل معاون رئیس جمهور در مورد پشتیبانی از صهیونیستها، جرج بوش گام بعدی را در این راستا برداشت. وی تصمیم گرفت مذاکرات ایالات متحده و سازمان آزادیبخش فلسطین را که برای نخستین بار ۱۸ ماه پیش آغاز شده بود، به حالت تعویق درآورد. کاخ سفید، علت این تصمیم را تعلل هرفات در محکوم کردن حمله چریکی نافرجام گروه "بو هباس" به سواحل اسرائیل در سی ام ماه مه اعلام کرد.

دولت جدید شامیر نخست وزیر اسرائیل که روز یازدهم ژوئن به عنوان بیست و چهارمین کابینه این کشور، با ۲۲ رای در پارلمان ۱۲۰ نفری اسرائیل رای اعتماد گرفت، نه تنها در خارج از این کشور، بلکه در داخل اسرائیل نیز با موجی از بی اعتمادی و مخالفت مواجه است. یدیوت آهرنوت، پرتیراژترین روزنامه اسرائیل، شمه ای از سوابق وزرای کابینه جدید بر شمرده است:

- اسحاق شامیر توسط کمیسیون تحقیق در باره قتل عام صبرا و شتیلا هنگام جنگ ۱۹۸۲ لبنان، به علت شهادت دروغ محکوم شد.

- آریل شارون وزیر مسکن کابینه جدید با اختیارات ویژه برای پذیرش مهاجران، با حکم همان کمیسیون تحقیق، ناچار شد به علت همدستی در قتل عام مزبور، از وزارت دفاع استعفا دهد.

- رافائل ایتان وزیر کشاورزی در زمان جنگ لبنان رئیس ستاد ارتش بود و کمیسیون تحقیق، تنها بدین علت از برکناری او صرف نظر کرد که قرار بود مدت ماموریت او به پایان رسد. ایتان هلنا خواستار راندن میلیونها فلسطینی از سرزمین های اشغالی است.

- وزیر دارایی، اسحاق مودای است که در جریان تشکیل دولت، برای رای مثبت خود از شامیر باج کلانی گرفت. او موفق شد از شامیر قول تضمین های بانکی برای حزب جدیدالتاسیس خود بگیرد.

- خاخام آری درئی، وزیر کشور، هم اکنون به علت فساد مالی تحت بازجویی پلیس است.

- اهود اولمرت، وزیر بهداشت، در محاکمه یک دوشست که بانکدار است، اعتراف کرد که برای حمایت از متهم، به پلیس توصیه هایی کرده است.

- آونر شاکی، رهبر حزب "ملی - مذهبی"، در ازای حمایت حزبش از دولت، وعده مدیرکلی در وزارت امور مذهبی یا آموزشی را گرفته است. او یک تروریست است که به علت شرکتش در بمب گذاری علیه بسام شکاع، شهردار هرب هبرون، سه سال در زندان به سر برد. این شهردار فلسطینی در حادثه مزبور هر دو پای خود را از دست داد.

کنفرانس حزب کمونیست شوروی در جمهوری روسیه، هفته گذشته با ۲۳۱ رای موافق، ۱۷۱ رای مخالف و ۳۸ رای ممتنع، خود را کنگره موسس حزب کمونیست روسیه اعلام کرد. تا قبل از این کنفرانس، جمهوری روسیه، بزرگترین جمهوری شوروی، تنها جمهوری این کشور بود که حزب کمونیست مستقل نداشت. حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در کنگره چهاردهم خود در دسامبر ۱۹۲۵ به حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) تغییر نام داد و با وجود تاسیس احزاب کمونیست در جمهوری ها، در روسیه چنین حزبی تشکیل نشد.

کنگره موسس حزب کمونیست روسیه در هفته گذشته، صحنه انتقادات شدید نمایندگان به میخائیل گارباجف دبیر کل حزب کمونیست شوروی و رئیس جمهور این کشور بود. در روز چهارشنبه، یگور لیگاجف عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی در این کنگره از گارباجف خواست از مقام دبیر کلی حزب سراسری، کناره گیری کند. لیگاجف گفت: "بدون کار تمام وقت، نمی توان حزب را به عنوان نیروی پیشرو رهبری کرد." وی افزود گارباجف ظرف ماه های گذشته خطاهای سنگینی مرتکب شده است. لیگاجف به عنوان نمونه از این نام برد که گویا دبیر کل حزب، نتوانسته است وجود "نیروهای ضد سوسیالیستی" را که می خواهند حزب را از درون تضعیف و تخریب کنند، دریابد.

گارباجف در نطق خود از احیای حزب کمونیست روسیه جانبداری کرد، اما خواهان انتخاب ارگان های این حزب پس از برگزاری قریب الوقوع کنگره حزب کمونیست سراسری شوروی شد. علیه رقم نظر گارباجف، کنگره حزب کمونیست روسیه تصمیم گرفت ارگان های این حزب را که در ترکیب آرای کنگره سراسری نقش تعیین کننده خواهند داشت، قبل از کنگره سراسری انتخاب کند.

گارباجف در پاسخ انتقادات شدید اللحی که متوجه او شده بود، گفت که نباید با چنین انتقاداتی به اتوریته دبیر کل حزب لطمه زد. وی افزود این امر به شخص او مربوط نیست، زیرا "حزب ممکن است چند روز دیگر دبیر کل دیگری داشته باشد."

الکساندر ملنیکوف، دبیر حزبی کمروف در سبیری، در کنگره هفته گذشته گفت: "درون حزب می جوشد، کشور در آستانه انفجار اجتماعی است، و رهبری کمیته مرکزی... در هوالم دیگر سیر می کند." ملنیکوف، گارباجف را متهم به کیش شخصیت و تصمیمات فردی، بدون اطلاع کمیته مرکزی و حزب کرد. این سخنان ملنیکوف با کف زدن نمایندگان همراه شد. ملنیکوف بیلان پنج سال پرستریکارا چنین بیان کرد: "مردم به کمونیست ها اعتماد ندارند. کمونیست ها به کمیته مرکزی اعتماد ندارند... تنها دستور داء، افزایش شدید قیمت ها و قفسه های خالی فروشگاه ها بوده است." سخنران اظهار داشت که در حوزه نمایندگی اش، کنفرانس حزبی معدنچیان به دفتر سیاسی، کمیته مرکزی و دولت، رای عدم اعتماد داده و خواهان استعفا همه اعضای آن شده اند.

در کنگره مسکو، ژنرال اکبریت ماکاشف فرمانده نظامی ولگا و



اسحاق شامیر رویای "اسرائیل بزرگ" را در سر می پروراند.

AKSARIYAT NO. 309 MONDAY 25.Jun.1990	اکثريت نشریه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثريت) در خارج از کشور
آدرس: RUZBEM POSTFACH 1810 5100AACHEN W.GERMANY	حساب بانکی: M.ABD NR. 35263011 37050198 Stadtsparkasse Köln W.GERMANY